

اگر از بیان حق نا توان شدی، به باطل متوسل مشو!

(امام محمد عزالی مصری)

رساله‌های که در دست دارید، یک پژوهش قرآنی پیرامون حق، آن هم با مفهوم دقیق و گسترده‌اش می‌باشد. این نوشته با قلم توانا و اخلاص‌مدار، دانشمند فرهیخته و عالم ربانی، جناب علامه یوسف قرضاوی - که الله برکت در عمر و علم‌شان عنایت کند- با سبک بسیار شیوا و دل‌نشین در قالب دیالوگ و محاوره میان استاد و دانش‌آموز، نگارش یافته است.

امروز کسی - در دنیای دانش و اندیشه اسلامی نمی‌باشد که با علامه قرضاوی و نوشته‌های مفید، رهگشا و نقش‌آفرین‌شان در آسمان بیداری اسلامی آشنایی نداشته باشد؛ انتخاب مضامین بکر و مورد نیاز امروز امت، از جانب این دانشمند رصین‌اندیش و فرهیخته و همچنین توجه به جلوه‌های رحمت و آسان‌گیری آموزه‌های اسلامی و تمرکز بر امانت علمی و استناد بر قرآن و سنت و نیز داشتن درد و احساس رسالت‌مندانه و ربانی در اصلاح و سامان بخشیدن امور مسلمانان، سبب شده است که تمام نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و سایر تلاش‌های علمی و اصلاحی که این مرشد بزرگ و دعوتگر مجاهد داشته‌اند، در گوشه، گوشه از این دنیای پهناور دست به دست شده، و در همه زبان‌های زندهٔ جهان ترجمه و برگردان شود.

نگارش پیش‌رو، یکی از همان دست نوشته‌های ارزشمند و بی‌ظنیر این آموزگار حکیم است، که هیچ یک از پژوهندگان و تشنگان حق و حقیقت از آن بی‌نیاز شده نمی‌توانند. در واقع همه تلاش و جان‌فشانی‌های که برای دعوت و فراخوانی به سوی ارزش‌های اسلامی صورت می‌گیرد، تنها و تنها زمانی به ثمر

می‌نشیند که ما بتوانیم حق را آن گونه که هست و مجرد از همه هواها و هوس‌ها و سلیقه‌ها و گرایش‌ها جلوه‌گر بسازیم، و این رساله می‌تواند دستیار و کمک خوبی برای ما باشد.

هرچند این رساله‌ای در ظاهر کوچک و در واقع جامع و مانع و پُر‌محتوا، تمام زوایا و مفاهیم «حق» را روشن کرده است؛ اما بنده که توفیق برگردان مضامین بکرش را یافته‌ام می‌خواهم به عنوان یادداشت، چند نکته را در این مقام خدمت شما فرهیختگان عزیز بنگارم:

اول- این که حق صدای سرشت و فطرت است. انسان، پیوسته و همیشه حق‌خواهی و حق‌دوستی را در نهاد خویش داشته است. این گرایش به سوی حق و محبت نسبت بدان، موهبتی از جانب آفریدگار بلند مرتبه است که در وجود بندگانش سرشته است. همه جان‌فشانی‌ها، ایثارگری‌ها و قربانی‌ها، تحت هر نام و اندیشه‌ای که صورت می‌گیرد به خاطر آن است که صاحب آن باور، خود را در آن چه اختیار نموده، حق‌به‌جانب می‌پندارد. اگر عمیق فکر کنیم حتی کسانی که در باطل فرو افتاده‌اند، در مسیر جستجوی حق بودند که راه را اشتباه رفتند و باطل را حق پنداشتند و ناخواسته در چنگال باطل گیر کردند؛ یکی از بزرگان، سخن زیبایی دارد: «آنان که پای‌شان در باتلاق باطل گیر مانده است، در حقیقت به جستجوی حق بوده‌اند، و این بدان خاطر است که ما، حق را آن گونه که هست توانستیم روشن کنیم تا آنان بتوانند آن را انتخاب کنند و دچار سردرگمی نشوند».

بله، در ادامه این سخن باید گفت که حق نور است، و مایه آرامش و رفع دلتنگی، انسان در تاریکی دلش می‌گیرد و نیاز به نور دارد، تا در پرتو آن همه حقایق و زیبایی‌ها را آن گونه که هست ببیند و آرام بگیرد؛ اما همین نور آرام‌بخش، گاهی برای کسی - که قنر و ماهیت آن را درک نکرده، آزار دهنده می‌شود؛ مگر ندیده‌اید هنگامی که چراغ پُرفروغی بر صورت انسان خواب‌آلودی روشن می‌شود،

چگونه چهره در هم می‌کشد، و نور برایش آزردهنده است! پس برای این که نور حق در قلب‌ها و چشم‌ها عزیز و خوش‌نما باشد، باید نخست کسی را که به سوی این نور دعوت می‌کنید از غفلت و خواب‌آلودگی بیرون کرده باشیم.

سخن دیگر این که هرچند حق در ذات و ماهیت خود، ثابت و همیشه جاویدان و دوست‌داشتنی است، و سنت و روش الهی در هستی این می‌باشد که حق را یاری می‌رساند و پیروز و سر بلند می‌گرداند؛ اما حق هرگز در عالم خیال و خیال‌بافی پیروز و سر بلند نمی‌شود. باید مردانی وجود داشته باشند که به حق ایمان داشته و به سوی آن فرا بخوانند، خود را در محور حق قرار داده و برای حق زندگی کنند و در راه حق بمرند.

نکته دیگر این که باطل زمانی سر می‌کشد و گردن‌فرازی می‌کند که اهل حق را در غفلت بیابد، بنابراین اگر بخواهیم حق انتشار یابد و پرچم بلند گردد، نیاز است که این حق همیشه و پیوسته بیدار، پویا، بانشاط و متحرک باشد، از همین رهگذر است که الله متعال می‌فرماید:

{وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا} [الإسراء: 81]

(بگو: حق فرا رسیده است و باطل از میان رفته و نابود گشته است. اصولاً باطل همیشه از میان رفتنی و نابود شدنی است)

پروردگار بلندمرتبه در این آیه، ماهیت حق را بیان می‌دارد که یک واقعیت عینی و مجسم است، و باید به میدان بیاید تا باطل جا خالی کند، و این حکایت از همان حق زنده و پویایی دارد که در وجود نسل صحابه تجسم عملی یافته بود، در قامت توحید و یگانه‌پرستی به میدان آمد واقعیت جامعه را که بر شرک و بت‌پرستی بنا یافته بود، به نفع توحید تغییر داد.

سخن اخیر این که جستجو و معرفت حق، باید از منبع اصلی و ربانی‌اش صورت بگیرد که این خود، نیازمند اعتمادسازی و جلب توجه به منابع حق، آن هم

با روش‌های علمی و حکیمانه است. و این امر بزرگ از رسالت‌های فرزندان امت اسلامی است تا با برداشتن گام‌های عملی اعتماد انسان‌ها را نسبت به منابع اصیل حق و حقیقت (قرآن و سنت) جلب بکنند، آنگاه خود انسان‌ها با فطرت سلیمی که دارند از طریق اندیشه در آیات روشن و منطقی استوار شریعت الهی، راه خویش را پیدا می‌کنند؛ زیرا حق به معنای درک اسرار هستی و حقایق اشیاء و اهداف زندگانی می‌باشد، و انسان با فطرت خویش خواسته و یا ناخواسته به سوی آن حرکت می‌کند، که آموزه‌های اسلامی، خود غذای فطرت است.

در نهایت این یاداشت، جای دارد که از جناب استاد امین الله معتصم که عامل خیر شده‌اند و مرا در برگردان این اثر گرانسنگ، وظیفه سپرده و تشویق کرده‌اند تشکر نمایم. و الله متعال را سپاسگزارم که مرا توفیق به انجام رسانیدن این عمل نیک عنایت فرمود و از بارگاه پروردگار رحمن و رحیم استدعا دارم که این تلاش ناچیز را خالص برای خود بگرداند و برای نگارنده، مترجم و خواننده، پاداش سزودی و جاویدان دنیا و آخرت را عنایت فرماید، و همه مان را آن گونه که سزاوار است به حق آشنا، در مسیر حق استوار و پایان زندگی مان را در آغوش حق رقم بزند:

{ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ } [توبه:33]

(او است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق و راستین فرستاده است تا آن را بر همه آیین‌ها پیروز گرداند. هرچند که مشرکان نپسندند).  
چند نکته پیرامون این ترجمه:

در برگردان این رساله میان اسلوب ترجمه آزاد و تحت‌اللفظی جمع شده تا در عین حفظ امانت علمی، رسایی سخن نیز از نظر دور داشته نشود.

در ترجمه آیات از تفسیر نور تالیف دانشمند فرهیخته مصطفی خرم دل با  
تصرف اندک استفاده صورت گرفته است.

بعضی - از احادیث در متن رساله بدون ذکر منبع تذکر یافته بود که از جانب  
مترجم تخریج شده است.

عبدالقدیر صالحی

هرات - دلو 1391

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه نگارنده

موضوع این رساله «حق» است. سرچشمه نخستین حق قرآن کریم می باشد. این نوشته با اسلوب گفتگو میان آموزگار و شاگرد، نگارش یافته است. و یک پژوهش قرآنی پیرامون مفهوم «حق» و مدلولات آن است و این که چگونه الله متعال، محبت و توجه به سوی حق و حق خواهی را در وجود بشر - سرشته است. و نیز معرفی وحی الهی به عنوان یگانه وسیله و منبع شناخت حق و هدایت به سوی آن از موضوعاتی است که در این نوشته بدان پرداخته شده است.

همچنان بیان پیوند میان عقل و وحی و عرصه های که وحی الهی برای عقل انسانی گذاشته تا در آن جولان کند، و نیز معرفی یگانه مرجع آسمانی باقی مانده برای بشریت در زمین تا حق را بشناسند و نصرت دهند، که همانا قرآن کریم است، و الله متعال آن را با ویژگی های روشن گری، تأثیرگذاری، فراگیری و جاویدانگی ممتاز و برای روشن کردن همه چیز فرستاده است، و این که چگونه مسلمانان با روی گردانی از تعالیم ارزشمند و هدایات روشن آن، ذلیل شده و به گمراهی گرفتار آمده اند.

همچنان در این نوشته ها، موقف مردم در برابر «حق» و اسباب روی گردانی، نفرت و دشمنی با اهل آن را که از روی نادانی و غفلت است و یا از سر ستیزه و هوس، بیان خواهیم داشت و همچنان این که چرا بعضی - از مردم حق را می خواهند و به سوی آن رهیاب نمی شوند.

سپس بیان خواهیم داشت که اگر انسان حق را شناخت و بدان هدایت یافت چه مسؤولیت‌ها و واجباتی در قبال آن دارد و اگر در میدان مبارزات میان حق و باطل پیروز شد چه پاداش‌ها در دنیا و آخرت در انتظارش می‌باشد. و در نهایت، تمدن حاکم بر زندگی امروز را ارزیابی نموده و چند و چون حق و باطل را در آن روشن خواهیم کرد.

این رساله کوچک همه این قضایای مهم را در خود گنجانیده و با روش بسیار روان، ساده و دور از تکلف که همانا اسلوب دیالوگ میان دانش‌آموز و آموزگار است، بیان داشته است، و این روشی است که نزد علمای ما در قدیم نیز کاربرد داشته است، چنان چه ما از ابن‌القیم رحمه‌الله‌علیه «محاورة بین سنی و قدری و بین قدری و جبری» را داریم.

همچنان در عصر حاضر «محاورات المصلح و المقلد» از شیخ رشید رضا و محاورات الشیخ المرزوق و حیران بن الأضعف» از شیخ حسن الجسر را داریم، و همچنان فرزندش ندیم الجسر که در کتاب ارزشمند خود «قصه ایمان میان دین، علم و فلسفه» نیز همین اسلوب دیالوگ و گفتگو را به کار بسته است.

مهم‌تر از همه خود قرآن کریم از این روش برای روشن کردن و متبازل ساختن قضایای بزرگ مانند الوهیت و رسالت و رستاخیز و کفر و پاداش، کار گرفته است؛ چنان چه به طور واضح در خلال داستان‌های پیامبران همراه با اقوام شان به مشاهده می‌رسد.

همانا هدفم از این پژوهش فشرده قرآنی این بوده است که جوانان فرهیخته و با فرهنگ را، آن گونه که کتاب پروردگارشان ارشاد می‌فرماید، به حق آشنا گردانم تا در دل‌های شان عزیز شود و بدان باورمند گردیده و به یاری حق برخیزند و از سربازان و یاوران حق باشند.

در نهایت الله متعال را شاکر و سپاسگزارم که این رساله را مورد قبول و پذیرش دل‌های مومنان گردانیده و برادران مسلمانی از آفریقا آن را درخواست نمودند و همچنان برادران تُرک ما آن را به زبان ترکی ترجمه کردند. و از الله یگانه و بلند مرتبه می‌خواهم تا این عمل را بپذیرد و برای نگارنده و ناشر و مطالعه‌کننده‌اش مفید گرداند.

اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَاَرِزُقْنَا اِتِّبَاعَهُ وَاَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَاَرِزُقْنَا اجْتِنَابَهُ.

یوسف القرضاوی



## در جستجوی حق

دانش‌آموز جوان برای معلم و مرشد خود گفت:

پیوسته برای ما از «حق» گفتی و با حق ما را دوستدار زندگی گردانیدی و مرگ را در راه حق برای ما آسان ساختی؛ همچنان از شما آموختیم که درک مفاهیم، کلمات و مدلولات آن، قبل از هر حرکت و عملی، امری است لازم و ضروری، تا این که هدف واضح گردیده و امور برای ما در هم نیامیزد؛ پس مفهوم روشن و دقیق کلمه «حق» چیست؟

استاد و مربی گفت:

در حالی که از سؤال شاگردش شادمان و شگفت‌زده شده بود:

سؤال بسیار زیبای نمودی فرزندم! همانا کلمه «حق» با حروفی اندک، معنای بسیار گسترده دارد! و نزد متخصصان مختلف، کاربردهای متعددی داشته است: اهل فلسفه آن را یکی از سه ارزش والا (قیم علیا) که «حق»، «خیر» و «جبال» است دانسته‌اند.

اما علمای اخلاق، آن چه را از انسان بر دوش دیگران است، حق نامیده‌اند که نقطه مقابل آن مسؤولیتی است که انسان در برابر دیگران دارد. و به خاطر همین گفته‌اند: «کل حق یقابله واجب» (هر حقی در برابر خود مسؤولیتی دارد).

ولی علمای قانون «حق» را به معنای دیگری که شامل حق عینی و حق شخصی — می‌شود، استعمال کرده و حتی دانش و علم قوانین، با تمام فروعیات خود «علم حقوق» نامیده می‌شود.

اما قرآن کریم کلمه حق را در برابر باطل و گمراهی به کار برده است:

{فَدَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ} [یونس: 32]

(آن، خدا است که پروردگار برحق شما است آیا سوای حق جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه به در برده شوید؟).

دانش‌آموز گفت:

فکر می‌کنم منظور ما هم از حق، همان مفهوم اخیر است، که همگان می‌خواهند به آن منتسب باشند، هرچند از اهل حق هم نباشند، باز هم از باطل برائت می‌جویند؛ اگرچه در واقع از انصار و حزب باطل هم باشند! استاد در پاسخ گفت:

همین ادعا است که بر پیچیدگی امر می‌افزاید. همانا اهل باطل نیز از سر جهل و غفلت و یا ستیزه و فرومایگی گمان می‌برند که در مسیر حق‌اند:

{وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ} [البقرة: 11]

(هنگامی که به ایشان گفته شود: در زمین فساد و تباهی نکنید. گویند: ما اصلاح‌گرانی بیش نیستیم).

ولی من در کف تو چراغی می‌نهم که معنای حق را برایت روشن کند.

فرزندم! حق - طوری که فطرت سلیم بدان هدایت می‌کند- همان امر ثابت و همیشه جاویدان است، و باطل نابود شونده و متغیّر است. پس آن چه از طبیعتش ثبات و جاویدنگی است «حق» و آن چه بنیادش بر فروپاشی و فنا نهاده شده همانا «باطل» است.

هرگاه پیرامون خود نظر اندازیم، در میان موجودات هیچ چیزی را نمی‌بینیم که در ذات خود متصف به ثبات و جاویدانگی باشد، و تنها خالق پاک است که همیشه ثابت و باقی است، و غیر از او هرکس و هرچیزی وجود و پابندگی ذاتی نداشته بلکه موجودی وابسته به غیر، و هست شده‌ای بعد از نیستی است، که بعد از مدتی معین طومار هستی و روزگارش در هم پیچید می‌شود.

هانا حقیقت روشنی که فطرت و عقل، همچنان هر سطر و حرف، حرف کتاب وجود، بر آن گواهی می دهد آن است که: فقط الله متعال همان حق، و غیر از او هر چه هست باطل است. و این حقیقت را الله متعال در کتاب استوار و برحق خود، فراوان اعلام داشته است:

{فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ} [یونس:32]

(آن، خدا است که پروردگار برحق شما است آیا سواي حق جز گمراهي است؟ پس چگونه باید از راه به در برده شوید؟).

{ذَلِكَ بَأْنُ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُجِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} [الحج:6]

(آن [چه درباره مراحل آفرینش انسان و... بازگو شد] به این خاطر است که [بدانید] خدا حق است و او مردگان را زنده می گرداند، و وي بر هر چیزی توانا است).

{ذَلِكَ بَأْنُ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ} [الحج:62]

(همیشه [به همین منوال است. و خداوند حق است و آن چه را به جز او به فریاد می خوانند و پرستش می نمایند باطل است، و خداوند والا مقام و بزرگوار است). از همین رهگذر است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «راست ترین سخنی که شاعر گفته است سخن لبید است:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ

(بدون شک همه چیز غیر از الله باطل است، و همه نعمت ها خواهی نخواهی نابود می شود).

و هر کسی - که امروز از این حقیقت دور بماند، فردا خواهد دانست؛ و زمانی که پرده‌ها از جلو چشانش کنار زده شود، حقایق هویدا و مجرد از باورهای نارس و به ظاهر حق، برایش نمایان خواهد شد:

{يَوْمَئِذٍ يُؤْفِقِهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ} [النور: 25]

(در آن روز خداوند جزای واقعی آنان را بی‌کم‌وکاست به ایشان می‌دهد، و آگاه می‌گردند که خداوند حق آشکار است).

{وَتَزَعَّأ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ} [القصص: 75]

([در آن روز ما] از هر امتی گواهی [برگزیده و] بیرون می‌کشیم و می‌گوئیم: دلیل خود را [بر شرك و كفر دنیوی] بیاورید. پس آنان خواهند دانست که حق با خدا است، و چیزهایی که به هم می‌بافتند از ایشان کم و ناپدید گشته است. «همانا دلایل این حکم در این آیه کریمه خلاصه می‌شود:

{كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَئِذَا الْحُكْمُ إِلَيْهِ يَرْجَعُونَ} [القصص: 88]

(همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود. فرماندهی از آن او است و بس، و همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید).  
دانش‌آموز برای آموزگار خود گفت:

به راستی که با این چراغ مسیرم را روشن کردی، و همانا صدای فطرت را از اعماق درونم می‌شنوم و ندا سر می‌دهد که الله همان حق آشکار و روشن است.  
استاد گفت:

هر پرسشی که به خاطرت می‌آید پرس که علم گنجینه و کلیدش سؤال است.

دانش‌آموز گفت:

مگر ما نیستیم که سخن‌ها، اعمال، اندیشه‌ها و مذاهبی را حق می‌خوانیم و غیرش را باطل، حال سؤال این است که وصف حق برای این و باطل برای آن از کجا ناشی می‌شود؟! آموزگار پاسخ داد:

فرزندم! همانا هر امری صفت حق را به تناسب پیوند و نزدیکی اش به حق مطلق (الله) و نایل شدن به رضای او کسب می‌کند. و نیز صفت باطل را به تناسب دوری، بریدن و محرومیت از رضای الله، اختیار می‌کند. هر آن چه که اصلش به الله بر می‌گردد حق و آن چه به غیر الله پیوند دارد، باطل است. و هرگاه معرفت حاصل نمودی که الله حق است، پس بدان که سخن و فعلش نیز حق است. پروردگار بلند مرتبه هرگز سخن باطل نمی‌گوید و کار باطل انجام نمی‌دهید.

از این رو در دعای فرهیختگان آمده است:

{الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ} [آل عمران: 191]

(کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده [در همه حال] یاد می‌کنند و در باره آفرینش [شگفت‌انگیز و اسرارآمیز] آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و به زبان حال و قال می‌گویند]: پروردگارا! این [کائنات] را بی‌سود و عبث نیافریده‌ای؛ تو [از دست یازیدن به کار باطل!] منزّه و پاک، پس ما را از عذاب آتش [جهنم] محفوظ دار).

از همین جا است که قرآن کریم با انکار و تعجب، بر سینه آنان که پنداشته‌اند، آفرینش را حکمتی نیست و این کائنات بی‌هدف و بی‌هوده آفریده شده، دست رد می‌زند:

{أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ. فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ} [المؤمنون: 115-116]

(آیا گمان برده‌اید که ما شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و به سویی ما برگردانده نمی‌شوید. پس الله والا مقام و فرمانروای راستین است و هیچ معبودی جز او نیست و صاحب عرش عظیم است).

{وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ. خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ} [الدخان: 38-39]

(ما آسمان‌ها و زمین و آن چه در میان آن دو است بی‌هوده و بی‌هدف نیافریده‌ایم. ما آن دو را جز به حق نیافریده‌ایم و لیکن بیشتر ایشان [حقایق را] نمی‌فهمند).

{وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ} [ص: 27]

(ما آسمان‌ها و زمین و چیزهایی را که در بین آن دو است بی‌هوده نیافریده‌ایم. این، گمان کافران است. وای بر کافران! به آتش دوزخ دچار می‌آیند).

بنابراین از آن چه الله متعال در کتاب‌ها و زبان پیامبران خود خبر داده است، و نیز آن چه را که توسط انبیاء و کتاب‌های آسمانی خود به عنوان شریعت بیان داشته است حق است:

{وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا} [الأنعام: 115]

(فرمان پروردگار تو صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد).

پس همه آن چه را که الله از عالم غیب و نهایت حیات و زندگی و قیام رستاخیز و زنده شدن بعد از مرگ، باز خواست، و بهشت و دوزخ، خبر داده حق است:

{وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا} [الكهف:98]

(و وعده پروردگار من حق است).

{إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ} [لقمان:33]

(وعده خدا حق است).

{وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ} [يونس:53]

(کافران از سر استهزاء] از تو می پرسند: که آیا آن [رستاخیز و عذاب که می گویی] راست است؟! بگو: بله، به خدایم سوگند قطعاً راست است، و شما نمی توانید [الله را] درمانده و ناتوان سازید).

{وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ. يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ} [الشورى:17-18]

(تو چه می دانی، شاید قیامت نزدیک باشد. کسانی که به قیامت ایمان ندارند، در فرا رسیدن آن شتاب می ورزند و اما کسانی که ایمان آورده اند، از آن در خوف و هراسند و می دانند که قیامت حق است. هان! مسلماً کسانی که نسبت به قیامت شک و تردید دارند و [درباره آن] به جدال و ستیز می پردازند، در گمراهی سخت عمیق و بسیار دور قرار دارند).

{وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا}

[الأحقاف:34]

(روزي که کافران را به کنار دوزخ مي برند و ايشان را بر آن عرضه مي کنند [و بدیشان گفته مي شود:] آيا اين حقيقت ندارد؟! مي گويند: بلي [حقيقت دارد]، سوگند به پروردگارمان).

{وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةٌ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ} [الجماعية: 28-29]

[در آن روز] هر ملّتي را مي بيني که [در محضر - دادگاه الهي] بر سر زانوها نشسته است. هر ملّتي به سوي نامه اعمالش فراخوانده مي شود [و بدیشان گفته مي شود:] امروز جزا و سزاي کارهايي که مي کرده ايد به شما داده مي شود. اين [نامه اعمال] کتاب ما است و اعمال شما را صادقانه بازگو مي کند. ما [از فرشتگان خود] خواسته بوديم که تمام کارهايي را يادداشت کنند و بنويسند که شما در دنيا انجام مي داديد).

اينها و همه آن چه را که الله متعال براي بندگان خود شريعت و قانون قرار داده تا به وسيله آن رابطه خود را با الله و کائنات و هستي تنظيم کنند، و نيز روابط فردي، خانوادگي و اجتماعي خود را سر و سامان بخشند، همه و همه حق است و لازم است تا بر آن گردن نهاد، بر اساس آن داوري و بر حکم آن راضي و بر عدالت آن سر تسليم فرود آورد، چنان چه الله متعال مي فرمايد:

{إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ} [النساء: 105]

(ما کتاب [قرآن را] به حق بر تو نازل کرده ايم تا ميان مردمان بر اساس آن چه خدا به تو نشان داده است داوري کني).

{وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ} [المائدة: 48]



(و بر تو [ای پیغمبر] کتاب را نازل کردیم که [در همه احکام و اخبار خود] ملازم حق، و موافق و مصدق کتاب‌های پیشین [آسمانی] و شاهد و حافظ آنها است. پس [اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند] میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان).

دانش‌آموز گفت:

حالا که حق، چنان چه بیان داشتید، بدین پیانه از روشنی و سادگی قرار دارد؛ پس مردم چرا چنین می‌کنند که برای مشخص کردن مسیر رسیدن به حق، و اختیار معیارهای تمیز میان امور حق و باطل، دست به اختلافات فراوانی می‌زنند؟!

آموزگار گفت:

فرزندم! همانا، الله متعال، محبت حق و توجه به سوی حق و حق‌خواهی را در فطرت بشریت به ودیعت گذاشته، همان گونه که بذره‌های معرفت حق را نیز در عقول انسان قرار داده است و سپس آن را با کتاب‌ها و رسالت‌های آسمانی تکمیل کرده است، تا وحی آسمانی چراغ‌راهی برای عقل باشد و عقل دچار فریفتگی نشده بیراهه نرود و نیز فطرت را از آسیب در امان قرار داده و آنگاه است که مردم بر یک سخن گرد هم آمده و به سوی آفتاب هدایت رهمون خواهند شد.

حالا این آیه را با من تلاوت کن:

{كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأُنزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابُ

بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ} [البقرة: 213]

(مردمان يك دسته بودند. پس خداوند پیغمبران را برانگیخت تا بشارت دهند و بترسانند. و کتاب [آسمانی] که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت [و

عدالت] دعوت می‌کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدان چه اختلاف می‌ورزیدند داوری کند).

فکر می‌کنم با من موافق باشی فرزندم که هرکس بخواهد افکار یک نویسنده و اصول یک اندیشمند و تعالیم یک مصلح را بداند، آن را از خلال نوشته‌ها، سخنان و آن چه را که نشر کرده است جستجو می‌کند، و ما در این مقام می‌گوییم:

{وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ} [النحل: 60]

(و خدا دارای صفات عالیه است).

و حال هرکسی — که بخواهد حق را به معنای واقعی کلمه و دور از حدگذری‌های بشری بشناسد، پس باید از طریق کتاب‌های الهی و پیامبرانش بشناسد.

و من هرگز منکر نقش فطرت سلیم و عقل هدایت‌گر بشری در معرفت و هدایت به سوی حق نیستم؛ بلکه اینها از نعمت‌های است که الله متعال برای انسان عنایت کرده تا از آنها بهره‌مند شود، نه آن که مهمل و عاطلش سازند. مگر فطرت سلیم و عقل استوار و رصین جز این است که معیار و سنجه معنوی برای سنجش اندیشه‌ها و مفاهیم می‌باشد، همان‌گونه که اجسام مادی را با ترازو وزن می‌کنیم؟!

بله! فطرت سلیم و عقل پویا و استوار همان معیاری است که الله متعال برای افراد بشر — بخشیده است، همان‌گونه که قرآن پاک و معصوم را به عنوان معیار شناخت حق برای همه بشریت هدیه فرموده است:

{اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ} [الشوری: 17]

(الله است که کتاب [قرآن] را نازل کرده است که مشتمل بر حق و حقیقت است و معیار و میزان ایجاد کرده است).

{لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ}

[الحديد:25]

(ما پیغمبران خود را همراه با دلایل محکم و معجزات روشن روانه کرده ایم، و با آنان کتاب و موازین [شناسایی حق و عدالت] نازل نموده ایم تا مردمان، دادگرانه رفتار کنند).

فطرت سلیم و عقل سدید، میزان و معیارهای اند که ناگزیر باید در کنار قرآن کریم قرار داشته باشد؛ زیرا انسان با همین عقل سلیم و فطرت پاک است که حقیقت کتاب، صحت نبوت و صدق پیامبران را درک می کند، و حتی با همین میزان و معیار است که انسان به معرفت پروردگاری نایل می گردد که همه چیز را آفریده و در مسیر مشخص و هدف معین هدایت فرموده است.

هرچند نمی توان از معیار و میزان فطرت و عقل بی نیاز شد؛ اما فراموش نباید کرد که اگر وحی آسمانی و نور قرآن، چراغ راه آنها نباشد، عقل و فطرت را بهایی نیست، و بی نیازی از وحی و کتاب آسمانی، مانند این است که مخلوق، بی نیاز از خالق باشد، و این هرگز امکان پذیر نیست!

دانش آموز گفت:

استاد گرامی! بدان چه فرمودید، باورمند شدم و ایمان آوردم؛ ولی برای هرچه روشن تر شدن مسأله و اطمینان قلبی بیشتر، سؤال دیگری دارم: حال آن که ما آفریده ها و مخلوقاتی هستیم و بر روی زمین زندگی می کنیم، پس چرا حق را

از آسمان می‌طلبیم؟! آیا این به معنای باز داشتن از اندیشه و نوعی تحمیل بر ما نیست؟! و چرا ما خود، موازن و معیارهای حق را وضع نمی‌کنیم؟.  
آموزگار گفت:

پسر - عزیزم! جستجو و معرفت حق، از الله متعال، نه تنها که امری عجیب و دور از واقعیت نمی‌باشد، بلکه یک امر طبیعی و منطقی است.

اگر حق به معنای درک اسرار هستی و حقایق اشیاء و اهداف زندگانی باشد، پس منطقی است تا معرفت آن را از خالق اشیاء و مدیر هستی و سامان دهنده زندگانی طلب و درخواست نماییم.

اگر حق همان آیین عدالتی است که میان مردم داوری می‌کند و مرز حقوق و مسؤولیت‌ها را مشخص می‌سازد و برای هر فرد، خانواده و جامعه در کنار تعریف حقوق و پاداش‌های‌شان، ادای رسالت‌ها و مسؤولیت‌هایی را نیز از ایشان مطالبه می‌کند؛ پس مصدر این حق نیست مگر پروردگار مردم، ذاتی که انسان را آفرید و نظم و سامان بخشید و خط سرنوشت‌شان را نگاشت و هدایت فرمود. و تنها او است که نیازهای بندگانش را می‌داند و به آن چه امور‌شان را به صلاح می‌آورد و یا به فساد می‌کشد، علم دارد و همه انسان‌ها در برابر او یکسان‌اند، که او پروردگار، و ایشان بندگان اویند و گرایش و توجه او مخصوص هیچ فرد، خانواده، طبقه، جنس، و اهل دیار و منطقه‌ای نمی‌باشد.

اگر حق همان قانون فضیلتی است که غرایز را واری می‌کند، و سلوک را معیاری می‌سازد و نفس انسان را رفعت و پاکی می‌بخشد و سرشت و فطرت را تهذیب می‌کند، و سبب رشد اخلاق فردی و اجتماعی می‌شود، پس این حق از جانب خالق وجود و آفریدگار فطرت و آگاه بدان چه آن را پاکیزه و یا آلوده می‌کند شناخته می‌شود:

{وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ} [البقرة:220]

(و خداوند مفسد را از مصلح می شناسد).

{أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ} [الملک:14]

(مگر کسی که می آفریند [حال آفریده هایش را] نمی داند، و حال این که او

دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!).

همانا می دانیم که آگاه ترین مردم برای اصلاح و درست کردن ابزار همان کسی است که آن ابزار را ساخته و تولید کرده است، و الله تبارک و تعالی آفریدگار انسان است؛ پس چرا صلاح انسان از غیر پروردگار انسان خواسته می شود؟!

{قَلِيلٌ أَلْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ} [الجنات:36]

(ستایش تنها خداوندی را سزا است که پروردگار آسمان ها و پروردگار زمین

و پروردگار همه جهانیان است).

علاوه بر علم و آگاهی که الله متعال از آفریده هایش دارد، مهربان تر از پدر و

مادر و حتی خیرخواه تر از خود انسان به خودش می باشد:

{إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ} [الطور:28]

(واقعاً او نیکوکار و مهربان است).

{إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ} [البقرة:143]

(بی گمان خدا نسبت به مردم بس رؤوف و مهربان است).

دانش آموز جوان گفت:

اما سؤال دیگر این است که وحی برای عقل چه گذاشته است؟

آموزگار بزرگوارش گفت:

همانا وحی آسمانی امورات زیادی را در عرصه های مختلف برای عقل

گذاشته که عبارت اند:

الف- آن چه در میدان عقیده برای عقل گذاشته است رهیاب شدن به سوی دو حقیقت بزرگ در هستی است:  
حقیقت اول:

ایمان به وجود و وحدانیت الله است، که هرچند فطرت سلیم انسانی بدان رهنمون می‌سازد؛ اما از خواستگاه‌های درک درست آن، اندیشه و نظر سالم و عقل صایب و رصین است. و از همین رهگذر است که قرآن کریم به تقدیم دلایلی از هستی و نفس انسانی بر وجود الله پاک و بلند مرتبه پرداخته است:

{إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ {  
[آل عمران: 190]

(مسئلاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌ها و دلایلی [آشکار برای شناخت آفریدگار و کمال و دانش و قدرت او] برای خردمندان است).

{أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ. أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ { [الطور: 35-36]

(آیا ایشان بدون هیچ گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا این که خودشان خویشان را آفریده‌اند؟ یا این که آنان آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند).

در جای دیگر می‌فرماید:

{مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّآ  
بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ { [المؤمنون: 91]

(خداوند نه فرزندی برای خود برگرفته است و نه خدایی با او بوده است، چرا که اگر خدایی با او می‌بود، هر خدایی به آفریدگان خود می‌پرداخت و هر يك

از خدایان [برای توسعه قلمرو حکومت خود] بر دیگری برتری و چیرگی می‌جست [چنان هستی به تباهی می‌کشید] خدا والاتر و بالاتر از آن چیزهای است که ایشان می‌گویند).

حقیقت دوم:

اثبات وحی و رسالت و نبوت است. و عقل است که امکان وقوع آن را بالفعل به اثبات می‌رساند و تصدیق می‌کند که همان شخص معین، پیام‌آوری از جانب خداست. و عقل، اولین و آخرین داور در این قضیه می‌باشد و برای نصوص وحی در این زمینه مدخلی برای استدلال نیست. و چگونه به آن چه که هنوز اثبات نشده می‌توان استدلال کرد؟ و از همین رهگذر است که علمای اسلامی گفته‌اند: همانا عقل اساس نقل است، زیرا عقل بعد از قناعت و باور به وجود الله متعال و کمال او، درک می‌کند که از نشانه‌های کمال حکمت و رحمت پروردگار حکیم این است که بندگان خود را در میان امواج جهالت، نادانی و گمراهی رها نمی‌کند، و او بر این که بندگان را هدایت کند و از تاریکی به سوی نور رهنمون گرداند، توانا است.

هنگامی که عقل به این درک دست می‌یابد، تسلیم هرکسی - که ادعای نبوت و پیامبری کند نمی‌شود، بلکه از او می‌طلبد که برای اثبات ادعای خود و این که او فقط اراده پروردگارش را تمثیل می‌کند، دلیل عرضه کند. و همین عقل است که از او می‌خواهد تا معجزه‌ای را بیاورد که کسی - غیر از الله بلند مرتبه، توان آوردنش را ندارد.

همانا عقل است که می‌تواند معجزات حقیقی را که بر دستان پیامبران برحق الهی، رخ می‌نماید از مظاهر خفت‌آور و حق‌بازی‌ها و نیزنگ‌پردازی‌های که

توسط دجال‌ها و جادویشگان تردستی می‌شود، تشخیص و آنها را از هم متمایز گرداند.

عقل است که می‌تواند وجوه دلالت معجزات شگفت‌انگیز را بر صداقت کسی - که معجزه بر دستايش رخ داده است شناسایی کند که دلیلی از جانب خداوند بر صدق مدعی آن است. و این معجزات به مثابة این سخن الله متعال است که می‌فرماید: «صدق عبدي فيما بلغ عني» (راست گفته است بنده‌ام آن چه را از جانب من تبلیغ کرده است). الله متعال انسان دروغ‌گوی را تصدیق نمی‌کند؛ زیرا تأیید دروغ در حقیقت خودش دروغ‌پردازی است و این از شأن و مقام الله نبوده و پروردگار از دروغ و تأیید آن پاک و مبرا می‌باشد!

تمام این مقدماتی که بیان شد، مقدمات محض عقلی بوده و اگر چنین دخلی برای عقل نباشد، وحی به اثبات نمی‌رسد و دین استواری حاصل نمی‌کند.

همانا عقل در سیرت و اخلاق و سلوک هرکسی - که ادعای رسالت کند نظر می‌اندازد و تمام جوانب اخلاق، صفات، رفتار، گفتار و ریشه و اصلش را مورد تأمل قرار می‌دهد تا برایش روشن شود که آیا شخص مدعی، اهل و سزوار آن هست که الله متعال او را برگزیند، یا خیر. اگر چنین شایستگی نداشت دست رد به سینه‌اش می‌زند و از او روی بر می‌تابد. از همین رهگذر است که قرآن کریم برای اثبات صدق رسالت محمد صلی الله علیه و سلم با صراحت کامل عقل منکرین را مخاطب قرار داده و به داوری می‌طلبد:

{قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ خِزْفٍ وَمَنْ يَنْصُرْكُمْ فَإِنَّمَا يَتَّبِعُكُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِنَا فَإِنَّ آيَاتِنَا هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي لَا يُنصِرُكُمْ فِيهَا كَافِرٌ وَلَا يُدْعِيكُمْ إِلَىٰهَا وَمَنْ يَدْعُكُمْ إِلَىٰهَا فَلَا تَأْتِيهِمْ فِيهَا سُلُوكٌ وَمَنْ يَدْعُكُمْ إِلَىٰهَا فَلَا تَأْتِيهِمْ فِيهَا سُلُوكٌ وَمَنْ يَدْعُكُمْ إِلَىٰهَا فَلَا تَأْتِيهِمْ فِيهَا سُلُوكٌ} [سبأ: 46]

(بگو: من شما را تنها يك نصیحت می‌کنم، و آن این است که: خالصانه برای خدا، دو نفر دو نفر، و یا يك نفر يك نفر، برخیزید. سپس بیندیشید [که این]



همدم و همنشین شما، جنزده و دیوانه نیست. بلکه او بیم دهنده شما از عذاب سختی است که در پیش است).

و خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

{قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَأَكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ} [یونس: 16]

(بگو: اگر خدا می خواست آن [قرآن] را بر شما نمی خواندم و شما را از آن آگاه نمی کردم. عمری پیش از این با شما بوده ام. آیا [مطلبی به این روشنی را] نمی فهمید؟).

ب- در عرصه قانون گذاری و تشریح نیز عقل را میدان داده تا در مسیر فهم دقیق نصوص ره پوید و از اصول، فروع را برگزید و در فروع به قیاس پردازد و احکام را استنباط کند و کیفیت وقایع و اتفاقات را ریشه یابی نماید و برای جلب منافع و رفع و دفع مفاسد و برداشتن دشواری ها، قواعد را رعایت نموده آسانی در انجام فرمایشات شریعت را متحقق سازد. و نیز ضروریات زندگی را سنجش و اندازه گیری کند، و عرف جامعه و شرایط زمانی و مکانی را در نظر بگیرد.

جای شگفتی و تعجب نیست بعد از این همه تفاوت در آبخور فکری و تعدد مذاهب و تنوع دیدگاه و نظر که عقل اسلامی در روشنی وحی آسمانی میراث ارزشمند فقهی را به جا گذاشته است که حایز جایگاه بلندی در میان میراث فرهنگی جهان گردیده است.

ج- در عرصه اخلاق نیز به عقل میدان داده است تا نظر و حکم خود را در برابر بسیاری از اعمالی که خیر و شر در هم آمیخته و مرز حلال و حرام گم شده است، صادر نماید؛ در عین حال از وحی آسمانی به عنوان مصدر اصلی التزام به ادب و اخلاق و معیار سنجش احکام اخلاقی، غافل نشده است.

من کسی - را نمی‌یابم که این نکته را بهتر از استاد علامه دکتور عبدالله دراز در کتابش (کلماتی در مبادی اخلاق) توضیح داده باشد: جای که می‌گوید: «اهل حکمت و فلسفه به خود افتخار می‌کنند که مصدری غیر از وحی آسمانی برای التزام به ادب و اخلاق کشف کرده‌اند، و آن نور عقل و یا همان احساس اخلاقی است که قلب هر انسان از آن بهره‌مند است. همان! باید بدانند که آنها به چیز جدیدی که برای اسلام ناآشنا باشد دست نیافته‌اند.

همانا قانون اسلامی به عقل سلیم و وجدان ذکی تنها بدین اعتبار مراجعه نمی‌کند که شاهد بر صدور حکم و تأییدکننده‌اش نزد مخاطبین باشد، بلکه زمام حکم را به دست عقل داده و در سه میدان مهم قبل از ورود شرع و هنگام نزول شریعت و بعد از اكمال آن، صلاحیت امر و نهی می‌دهد.

در رابطه به حکم عقل قبل از ورود شریعت، قرآن کریم در صریح‌ترین عبارت حکم می‌کند که برای نفس انسانی به طور فطری نیروی تشخیص خیر و شر و عدالت و ظلم و تقوا و تپه‌کاری بخشیده شده است:

{وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا} [الشمس: 7-8]

(و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته است. سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است).

{بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ. وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ} [القيامة: 14-15]

(اصلاً انسان خودش از وضع خود آگاه است. در حالی که [به زبان] عذرهایی برای [دفاع از] خود می‌آورد).

سپس بدین حد هم اکتفا نمی‌کند که این بصیرت را تنها نیروی کشف و تشخیص معرفی بدارد بلکه امرکننده و نهی‌کننده‌اش قرار داده و هرکس را که با آن به مخالفت برخیزد اهل سرکشی و انحراف می‌خواند:

{أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاعُونَ} [الطور: 32]

(آیا خرده‌های‌شان ایشان را به این [سخنان متناقض] دستور می‌دهد؟ یا این که اصلاً مردمان طغیان‌گر و سرکش‌نی هستند؟).

این قضیه هیچ شکی را نسبت به لزوم گردن نهادن به حکم عقل و اندیشه در حالی که راه حق و خیر برایش روشن شده باشد باقی نمی‌گذارد. چنانچه صاحب رسالت صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ نَفْسِهِ يَأْمُرُهُ وَيَنْهَاهُ»<sup>1</sup>

(هرگاه الله متعال برای بنده‌اش اراده‌ی خیر کند برایش اندرزدهنده‌ای از داخل خودش می‌گارد تا او را [به نیکی] امر کند و [از بدی] باز دارد).

همانا اسلام به عقل با همان مفهوم انسانی‌اش که قبلاً بیان گردید، سیطره و نیروی اخلاقی می‌بخشد. و این همان مفهومی است که دانشمندان غربی پنداشتند آن را با مکاتب و روش‌های فلسفی خاص خود کشف کرده‌اند. و این سیطره ادبی که فلاسفه آن را «سلطان الضمیر» نامیده‌اند، اسلام بر کمال و استقلالش قبل از زمان قیام شریعت و رسیدن آن اعتراف می‌کند.

می‌ماند سخن در رابطه با دیدگاه اسلام نسبت به این سلطان عقلی در اثنای نزول شریعت آسمانی و تمام شدن آن:

آیا وقتی شریعت آسمانی شرف نزول می‌یابد و به دسترس اهلش قرار می‌گیرد، حکم و اوامر عقل را باطل می‌کند؟ مانند باطل شدن تیمم با رسیدن آب؟! هرگز؛ همانا نور، زایل‌کننده‌ی نور نیست بلکه: یا تأکیدش می‌کند؛ یا تقویه‌اش

---

1- روایت از دیلمی با اسناد حسن.

می‌نماید؛ و یا تکمیلش می‌کند. و تفصیل آن چنین است که امور زندگی انسانی بر سه شیوه استوار است.

اول- آن چه که عقل در آن میدان مشخص و حکم قطعی دارد و همان اصولی است که دیدگاه‌ها در آن متفاوت نمی‌شود و دو کس هرگز در آن اختلاف نمی‌ورزند، مانند این که راستگویی مفید، خوب است، و دروغ‌پردازی مضر، بد است؛ پاسخ بدی را با نیکی دادن مروت و جوانمردی است و نیکی را با بدی پاسخ گفتن فرومایگی است، و حکم شریعت در این میدان تأکیدی بر حکم عقل و فطرت است.

دوم- اموری است که در آن برای عقل سهم اندک و نور کمی داده شده است و اوهام بر آن سایه افکنده که همان محل شبهات عقلی است مانند شراب، ربا و راست‌گویی مضر و دروغ‌گویی مفید و ادامه‌دادن زندگی همراه با عذاب و یاس، و قربانی‌دادن برایش در راه ادای مسؤولیت همرا با قدرت بر حفظش... پس در این جا است که شریعت به یاری نور عقل می‌شتابد، با ترجیح جانب حکمت و رشد دادن آن و تصحیح خطاهای که اوهام آن را در هم پیچیده است.

سوم- اموری است که به طور مطلق برای عقل هیچ مجالی داده نشده است، مانند تفصیل و کیفیت انواع عبادت‌ها و مقدار آنها... و این عرصه به طور مکمل از آن وحی است و درک آن برای عقل مقدور نمی‌باشد. این گونه برای یک عقل‌گرا، که جز از قانون عقل پیروی نمی‌کند، یک نور و برای پیروان شریعت‌های آسمانی دو نور است (نور عقل و نور وحی) چنان چه الله متعال می‌فرماید:

{ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ } [النور: 35]

(نوری است بر فراز نوری!).

این را هم فراموش نکنید و هرگز مپندارید که نور شریعت در آن چه که عقل و فطرت به تهایی نرسیده و رهیاب نشده است به طور کل از نور فطرت بی‌نیاز است، هرگز؛ بلکه پیوسته شدیدترین نیاز را به همراهی و همیاری‌اش دارد آن هم از سه جهت:

1- این که شریعت به طور پیوسته در هنگام درخواستش از مؤمنان جهت قیام بر انجام مسؤولیت‌شان به عقل تکیه می‌کند، نه بدین اعتبار که اینها اوامر محض الهی می‌باشند؛ بلکه بدین لحاظ که این یک تعهد کلی و عمومی بر مقتضای ایمان است و التزام بر سماع و طاعت را می‌خواهد، که به اوامر اخلاقی تبدیل شده است؛ مگر نشینده‌اید که الله متعال چه می‌فرماید:

{وَأذُكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...}

[المائدة:7]

(و ای مؤمنان!) به یاد آورید نعمت [هدایت دین] خدای را بر خود، و به یاد آورید پیمانی را که [توسط پیغمبر در عقبه دوم] با شما بست، بدان‌گاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم).

و نیز می‌فرماید:

{وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} [الحديد:8]

(و خداوند هم) از شما پیمان آوردن گرفته است).<sup>1</sup>

---

1- استاد مطفی خرم دل در تفسیر این آیه فرموده است: {فَدَّ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ}: خداوند از شما پیمان ایمان آوردن گرفته است. این پیمان غیر از طریق وحی و نقل، به دو شیوه از طریق درک و عقل، از هر انسانی گرفته شده است:

2- اوامر شریعت اکثراً عمومی و کلی می‌باشد که تفصیلات و چگونگی آن را در ترازوی وجدان اخلاقی که الله متعال در وجود انسان و جماعت بشری به امانت گذاشته است می‌سنجد. و چه بسا قرآن کریم به صراحت تشخیص و تعیین مقدار حقوق و شیوه‌های ادای آن را به همین وجدان فردی و یا جماعت بشری می‌سپارد. در باب نوشتن پیمان تجارت میان دو کس انتخاب شاهدان را به سنجش خود انسان رها می‌کند:

{...مَنْ تَرَضَّوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ...} [البقرة:282]

(از میان کسانی گواه بگیرید که مورد رضایت و اطمینان شما هستند).

و پیرامون چگونگی پرداخت نفقه فرزندان می‌فرماید:

{وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ} [البقرة:233]

(بر آن کس که فرزند برای او متولد شده [یعنی پدر] لازم است خوراک و پوشاک مادران را [در آن مدت به اندازه توانایی] به گونه شایسته پردازد).

3- دقیق‌تر از همه این که اسلام نمی‌خواهد و راضی نمی‌شود که اوامر خود را به طور جبری نافذ گرداند و کسی را محکوم فرمان خود سازد بلکه قبل از همه چیز

---

الف- خدا انسان را بر فطرت سلیم خداشناسی سرشته است، و اگر حجاب مادیات و لذایذ دنیوی بگذارد، انسان ذاتاً خداشناس است، و ندای وجدان او را به پرستش الله فریاد می‌دارد.

ب- خدا قوانین و ضوابط و عجایب و غرایبی را در جلو دیدگان انسان گذاشته است و جهانی را در پیش‌روی او گسترانیده است که از ذره تا کهکشان آن، دالّ بر وجود الله است. (مترجم)

باید این اوامر در عمق ضمیر انسان دوران کند و قلب او لبریز قناعت و باور شود و به یک امر ذاتی و خواست و انگیزه درونی تبدیل گردد... زیرا اولین گام برای انجام واجبات، ایمان به عدالت و لزوم التزام بدان است، و قدم بعدی همان است که نفس را بر حمل و ادای این رسالت و مسؤولیت با صدای برخواسته از اعماق ضمیر فرا بخواند که: «ای نفس همانا الله متعال ترا به عمل فرا می خواند و من دستور می دهم که این منادی حق و عدالت را لیک گفته اجابت کن که تو را در رد آن هیچ اختیاری نیست!»

حال اگر همین ندای برخواسته از اعماق وجود نباشد، و این صدای آسمانی از نهان خانه دل بر نخیزد، تمام اعمال انسان، نزد الله و آیین نامه اخلاق هیچ و پوچ است.

بله، قلب و ضمیر آینه شریعت است؛ طوری که هیچ راهی جهت به نمایش گذاشتن التزام به شریعت جز از طریق قلب وجود ندارد. و همین جایگاه در چشم انداز شریعت، برای قلب و ضمیر کفایت می کند.

سپس این شریعت است که بعد از بیان صریح و روشن مرزهای حلال و حرام، عرصه ای که در آن امور در هم می آمیزد و در چنبره شبهات گیر می ماند، داوری را به قلب می سپارد، تا انسان از درون فتوا بگیرد و سالم ترین امور را اختیار و به اطمینان نفسی دست یابد. و پیامبر صلی الله علیه و سلم در این زمینه چنین امر و ارشاد می فرمایند:

«الْحَلَالُ بَيْنَ وَبَيْنَ وَالْحَرَامُ بَيْنَ وَبَيْنَ وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الْمُشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعَرْضِهِ...»<sup>1</sup>

---

1- مختصر صحیح بخاری.

(حرام و حلال، هر دو واضح و آشکارند. و در میان حلال و حرام، امور مشتبهی وجود دارد که بسیاری از مردم، آنها را نمی دانند. هرکس، از آنها پرهیز کند، دین و ایمانش را حفاظت نموده است).  
و فرمودند:

«اسْتَيْفَتْ قَلْبَكَ وَاسْتَيْفَتْ نَفْسَكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الْمَرْءُ مَا اطْمَأَنَّتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَأَفْتَوْكَ»<sup>1</sup>.

(از قلبت پیرس و از نفست سؤال کن، برّ و خوبی، چیزی است که قلب به آن، آرامش یابد و نفس، بدان آرام گیرد و اثم و گناه آن عملی است که در دل، اضطراب و نگرانی ایجاد کند، هر چند مردم به درستی آن، حکم دهند).

نهایت سخن این که داوری عقل و قلب در اسلام در این محدوده متوقف نمی شود و با پایان یافتن زندگی دنیا به سر نمی رسد بلکه در روز جزاء و هنگام محاسبه نیز نقش مهم و ارزنده ای برایش در نظر گرفته شده است، طوری که بعد از صدور حکم باز از او خواسته می شود تا بدان نظر اندازد؛ و محاسبه خودش بر عدالت حکم کفایت کند:

{وَكُلُّ إِنْسَانٍ لَّزَمْنَاهُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا. اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا } [الإسراء: 13-14]

(ما اعمال هرکسی را به گردنش آویخته ایم و در روز قیامت کتابی را برای وی بیرون می آوریم که گشوده به او می رسد. [در آن روز به وی گفته می شود: کتاب خود را بخوان. کافی است که خودت امروز حسابگر خویش باشی].)

---

1- مسند امام احمد.



همین گونه وحی برای عقل مجال داده است تا در آفاق پهناور هستی هر طور که می‌خواهد سیر نماید؛ به آسمان عروج کند و به زمین فرود آید و سپس در نفس خویش به اندیشه پردازد:

{قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْجِبُ الْآيَاتِ وَاللَّذُرِّ عَنِ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ} [یونس: 101]

(بگو: بنگرید در آسمان‌ها و زمین چه چیزهایی است؟! آیات [خواندنی] و بیم‌دهندگان [بیغمبران] به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند).

{وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ. وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ} [النار: 20-21]

(در زمین دلایل و نشانه‌های فراوانی است برای کسانی که می‌خواهند به یقین برسند. و در خود وجود شما [نشانه‌های روشن برای شناخت و پی بردن به توانمندی الله است] مگر نمی‌بینید؟).

د- وحی آسمانی به عقل مجال داده است تا پیرامون این هستی به جستجو پردازد و تا سرحد توان، نیروهای آن را کشف و تسخیر نماید که این همه را الله تبارک و تعالی، جهت منفعت انسان فراهم ساخته است:

{وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ} [الجماعه: 13]

(و آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است همه را از ناحیه خود، مسخر شما ساخته است. قطعاً در این نشانه‌های مهمی است برای کسانی که می‌اندیشند).

{وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ. وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ. وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ} [ابراهيم: 32-34]

(خداکسی - است که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و از آسمان آب را پایین آورده است، و با آن میوه‌ها و دانه‌ها را پدیدار کرده است و روزی شما گرداننده است، و کشتی‌ها را مسخر شما نموده است تا در دریا با اجازه و اراده او حرکت کنند، و رودخانه‌ها را در اختیار شما قرار داده است. و خورشید و ماه را مسخر شما کرده است که دائماً به برنامه خود ادامه می‌دهند. و شب را [برای آسایش] و روز را [برای تلاش] مسخر شما ساخته است. و به شما داده است هر آن چه که خواسته باشید، و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید نمی‌توانید آنها را شمارش کنید. واقعاً انسان ستمگر ناسپاسی است).

ه- برای عقل مجال داده است تا در امور دنیا و فراهم‌آوری وسایل زندگی با رعایت حق و عدالت تا توان دارد به ابتکار و اختراع پردازد:

{وَلَا تَسْ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا} [القصص: 77]

(و بهره خود را از دنیا فراموش مکن)

و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ»<sup>1</sup>

(شما در امور دنیای خود آگاه‌تر هستید).

و- همچنان به عقل فرصت بخشیده تا از تجارب دیگران و میراث گذشتگان استفاده برده و از معرفت انسان‌های هم‌دوران بهره‌مند گردد:

{فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ} [الحشر: 2]

(ای خردمندان! درس عبرت بگیرید).

---

1- صحیح مسلم .

{أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْقَى الْأَبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْقَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ} [الحج:46]

(آیا در زمین به سیر و سفر پرداخته‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که بدان‌ها فهم کنند، و گوش‌هایی داشته باشند که بدان‌ها بشنوند؟ چرا که این چشم‌ها نیستند که کور می‌گردند، بلکه این دل‌هایی درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند).

{إِنِّي بَكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَاذِرَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ} [الأحقاف:4]

(به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اصلاً در آسمان‌ها مشارکتی داشته‌اند؟ کتابی پیش از این یا یک اثر علمی برای من بیاورید، اگر راست می‌گویید).

{فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} [النحل:43]

(از آگاهان پرسید، اگر نمی‌دانید).

و رسول الله می‌فرماید:

«الْحِكْمَةُ صَالَةٌ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهِيَ أَحَقُّ بِهَا»<sup>1</sup>.

(حکمت و دانش گمشده مؤمن است، هر جا آن را بیابد، سزاوارترین کس برای اخذ آن می‌باشد).

دانش‌آموز گفت:

استاد گرامی! چه زیبا و بدیع فرمودی؛ ولی در دلم چیزی است که پیوسته مرا به خود مشغول می‌کند؛ مگر الله متعال انسان را با موهبت عقل گرامی نداشته است؟ پس چرا برایش مجال نداده است تا خود به جستجوی حق برخیزد و بدان رهنمون گردد؟!

---

<sup>1</sup> - سنن ترمذی.

پاسخ استاد:

استاد در حالی که گویی از این سؤال ناراحت شده بود، گفت:

در حقیقت تو به همان سؤال قبلیات برگشتی، اما با تعبیر و شیوة دیگر!

بله، الله متعال انسان را با عقل گرمی داشته است و بر او فرض گردانیده تا در نفس خود نظر اندازد و اندیشه کند. در آسمان و زمین و جهان پیرامونش تفکر و اندیشه ورزد. همان گونه که الله متعال در کتاب ارزشمندش می فرماید:

{ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ } [الناربات:21]

(و در خود وجود شما مگر نمی بینید؟).

{ وَأَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ }

[الأعراف:185]

(آیا آنان به مُلك آسمانها و زمین و به هر آن چه که خدا آفریده است

نمی نگرند).

{ وَأَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ }

{ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى } [الروم:8]

(آیا با خود نمی اندیشند که خداوند آسمانها و زمین و چیزهایی را که در میان

آن دو است، جز به حق و برای مدّت زمان معینی نیافریده است؟).

{ قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ خِزْفٍ ثُمَّ تَذَرُونَ } [سبأ:46]

(بگو: من شما را تنها يك نصیحت می کنم ، و آن این است که: خالصانه برای

خدا، دو نفر دو نفر، و یا يك نفر يك نفر، برخیزید. سپس ببندیشید).

و الله است که بسیاری از آیات خود را با این عبارات به خاتمه می رساند:

{ أَفَلَا تَعْقِلُونَ } [البقرة:76]

(مگر عقل ندارید؟).

{أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ} [الأعام:50]

(آیا فکر و اندیشه نمی کنید؟).

{إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ} [الرعد:3]

(بی گمان در این نشانه‌هایی است، برای آنان که می‌اندیشند).

{إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ} [الرعد:4]

(بی گمان در این نشانه‌هایی برای کسانی است که عقل خویش را به کار

می‌گیرند).

{لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ} [آل عمران:190]

(نشانه‌ها و دلایلی برای خردمندان است).

{لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ} [آل عمران:13]

(در این امر عبرتی برای صاحبان بصیرت است).

{لآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى} [طه:54]

(نشانه‌هایی روشنی است برای کسانی که دارای عقل سالم باشند).

اما الله پاک با حکمت و رحمت خود عقل انسان را در آن چه فهم و درک آن مشکل است، و انسان نمی‌تواند در آن بدون کمک پروردگار به رأی قاطع و قول جامع دست یابد، تنها نگذاشته است.

پسرم! همانا معرفت حق مطلق، با عقل مجرد و دور از هدایت الله، امکان پذیر نیست؛ زیرا عقل انسانی محدود به زمان و مکان خودش می‌باشد، و همچنان ذکاوت و میزان فرهنگ و معرفت آن نیز محدود می‌باشد؛ چنان چه عقل انسانی با تفاوت عصر- و زمان و محیط و مکان تفاوت می‌کند. و چه بسا اموری در نظریک امت فضیلت به شمار می‌آید و نزد ملتی دیگر از پست‌ترین رذایل قلمداد می‌شود. و

چه بسا اموری است که در یک عصر - حق و حقیقت خوانده می شود و سپس عصری فرا می رسد که باطل محض تلقی می گردد.

بلکه این عقل یک شخص واحد است که با برگشت صفحات زندگی و تفاوت تجارب حیات و سیر حوادث، تفاوت و تغییر می کند. در اینجا است که بسیاری از آرزوها، گرایش های شخصی، خانوادگی، محیطی و قومی آگاهانه یا ناآگاهانه بر عقل انسان سایه افکنده و چیره می شود، و بر داوری اش راجع به اشیاء، اشخاص، کارکردها و ارزش ها خواهی نخواهی اثر می گذارد.

پس کجا است آن عقل انسانی که بتوان با آن حق را به طور مجرد شناخت؟! عقل کدام فرد و کدام گروه و در کدام سرزمین و در کدام عصر - زمان؟!

{وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ} [المؤمنون: 71]

(اگر حق و حقیقت از خواست ها و هوس های ایشان پیروی می کرد آسمان ها و زمین و همه کسانی که در آنها به سر می برند تباہ می گردیدند).

حتماً به مثالی از فیلسوفان اخلاق خواهیم پرداخت که چگونه معیارهای برای فلسفه اخلاقی خود اختیار کرده اند و در آن چگونه دچار اختلاف و تناقض شده اند:

کسی - از آنها لذت را معیار و اساس اخلاق دانسته، دیگری منفعت را، کسی - به نیرو و قوت توجه کرده، کسی - در گرایش به عقل زیاده روی نموده، و در مقابل دیگری در عاطفه افراط نموده، کسی - تنها به ماده ایمان آورده و آن دیگری فقط به روح و کسی - آزادی فرد را مقدس خوانده و دیگری مصلحت جامعه را، و کسی - به واقعیت تمایل نشان داده و دیگری در آرمان گرایی فرو افتاده...

پس آیا ممکن است که انسان از میان این امواج متناقض فلسفه‌ها، و سیل عظیم اختلافات، به درآید مگر با شک و حیرت و سردرگمی که یک فیلسوف قدیمی با زیبایی و صفش کرده است:

لقد طُفْتُ فِي تِلْكَ الْمَعَاهِدِ كُلِّهَا وَسَرَحْتُ طَرَفِي بَيْنَ تِلْكَ الْمَعَالِمِ  
فَلَمْ أَرِ إِلَّا وَاضِعًا كَفَّ حَائِرٌ عَلَى ذِقْنٍ أَوْ قَارِعًا سَنَنًا  
نَادِمًا!

(در یکایک آن انجمن‌ها بسی - رفت و آمد کردم، و در میان آن دار و دسته‌ها بسی دیده خوابانیدم.

هریک از آنان را که دیدم، یا دست حیرت زیر چانه نهاده بودند، یا دندان پشیمانی بر هم می‌فشرده‌اند!).

بنابراین، عقل به تنهایی در هدایت انسان به سوی حق، کافی نیست؛ از این رو چاره‌ای ندارد مگر این که یآوری دستش را بگیرد و از ورطه‌های سهمگین بیرونش آورد. که این وظیفه وحی و نبوت است. از همین رهگذر است که رسالت‌های الهی و کتب آسمانی جهت هدایت و رهنمایی بشر - پیوسته و پیاپی شرف نزول یافته‌اند:

{وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ} [الرعد:7]

(و هر ملتی راهنمایی دارد).

{وَأَنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ} [فاطر:24]

(هیچ ملتی هم نبوده است که بیم دهنده‌ای به میان‌شان فرستاده نشده باشد).

شاید در هدایت به سوی فروع و تطبیق و سایل تنها عقل کفایت کند، اما در شناخت اصول و مبادی و اهداف باید سخنی از آسمان باشد و از کتاب‌های آسمانی گرفته شود.

فراموش نکن! همین عقل است که وحی الهی و کتب آسمانی را فهم و درک می‌کند و مراقب تنفیذ وحی، استواری برآن و دوری از انحراف در وحی می‌باشد؛ نمی‌توان در این زمینه منکر نقش عقل شد؛ اما مصدري که حق از آن با امان و اطمینان گرفته شود باید الهی و آسمانی باشد.

دانش‌آموز گفت:

مسئله آن چه فرمودی در امور نظری و عقیدتی مناسب و درست است؛ اما در این میان امور عملی است که تعلق به زندگی بشر- و روابط میان انسان‌ها دارد و در توان انسان هست تا با تلاش و تجربه و جوه حق و صواب آن را درک کند. پس چرا وحی آسمانی ایشان را از بالا با نصوص تشریحی مقید کرده که ریشه در نهاد و درون شان ندارد؟!

استاد گفت:

بله، در اینجا امور عملی است که ممکن است انسان با تلاش و تجربه از طریق آن به حق رهیاب شود؛ خطاها را کشف کند و پرده‌های جهل و غفلت و هوس را کنار زند؛ اما انسانیت تا به این نتیجه برسد نسل‌های فراوانی را تباه می‌کند و بدون این که چیزی به دست آورد، نسل‌های که بعد از ایشان می‌آیند، قربانی می‌شوند. اما این با حکمت پروردگار حکیم و علیم و خدای رحمن و رحیم، که رحمتش همه جا را احاطه کرده و مصلح را از مفسد باز می‌شناسد، موافق نیست که بندگان خود را از رنج تجارب جان‌گداز در مهم‌ترین امور زندگی شان راحت



بسازد که پیوندهای انسان را نظم می بخشد و دین و دنیای شان را حفظ می کند. و آبرو و اخلاق و جان و مال شان را مصؤون می سازد؟!

مگر نمی بینی که حتی از رسالت های یک پدر صیقل یافته در کوره های تجربه و از روزگار و لیل و نهار آموخته، این است که باید خلاصه تجربه و ثمره معرفت زندگی و حیات خود را در طبق اخلاص نهاده پیش کش فرزند خود کند!

آیا پروردگار عالی مرتبه برای مردم مهربان تر و خیر خواه تر از پدران و حتی خودشان نیست؟! پس چرا منکر آن می شویم که الله متعال برای بندگان خود چیزهای را تعلیم می دهد که نمی توانسته اند آن را بدانند مگر بعد از تجارب تلخ و هزینه کردن همه دار و ندار در امتداد زمانه های که طول و تفسیر و نتیجه اش را فقط خود الله متعال می داند؟!

بله، شاید انسان از طریق تجربه به معرفت حق رهیاب شود؛ مثلاً از تعامل با نظام ربوی و سودی، شراب نوشی، قمار و لجام گیسختگی و تعصبات قومی و نژادی و... ضرر را تجربه کند؛ اما با وجود این همه تجارب تلخ، ممکن است به آن شجاعت کاملی که او را ملزم به پیروی از حق در قضایای که نصوص شرعی جامعه را ملزم می سازد تا از حدود آن تجاوز نکند، دست یاب نشود؛ و در مسیر آن گردنه های زیادی وجود دارد که مانع دست یافتن به حق می شود؛ مثلاً قوای اجرائیه و مقننه به دست کسانی می باشد که از سود، قمار و شراب و... خود مستقیماً نفع می برند و یا برای کسانی دیگر که نفع شان در آن نهفته است خوش خدمتی و تملق می ورزند و تلاش شان فقط به دست آوردن رضایت اکثریت است، و فرق نمی کند که چه کسی - ضرر می کند و یا به هلاکت می رسد. و این قانون و سلطه با اکثریت سرمایه دار و هواداران شان است و فقط هدفش این است که هرچه به طور مطلق برای این گروه نفع دارد جلب کنند، صرف نظر از این که مفید

است و یا مضر، نه مانند طیب دلسوزی که مریض خود را از بهترین خوراکی‌ها به خاطر ضرری که دارد و یا تداوی را به تأخیر می‌اندازد، منع می‌کند؛ و در این مقام دو مثال وجود دارد که دلیلی بر مدعای ما است:

مثال نخست: در رابطه به ایالات متحده آمریکا است که در یک مقطع تاریخی اهل حل و عقد و یا قانون‌گذاران باصلاحیت، به این قناعت می‌رسند که شراب آفت‌ها و آسیب‌ها و اضرار مادی و معنوی و اخلاقی فراوانی را به بار می‌آورد، بنابراین مقرر داشتند که قانون تحریم آن را صادر کنند و عملاً هم این کار را کردند و میلیون‌ها دالر را برای پشتیبانی و تبلیغ قانون منع شراب و اضرار آن به مصرف رساندند؛ ولی هوس‌های باده‌نوشان و مصالح تاجران و صنعت‌گران شراب بر حکمت فرهیختگانی که پرچم تحریم شراب را بلند کرده بودند چیره شد و در نتیجه باناکامی تمام قانون تحریم شراب را لغو کردند؛ اما نه از سر قناعت به منافع ام‌الخبایث، بلکه از سر ناتوانی و شکست در برابر خواهش‌های سرکش نفس و هوس‌های گمراه‌کننده!

مثال دوم: در روسیه اتفاق می‌افتد که حسب اندیشه کهنستی، سود و تعامل با نظام ربوی حرام و ممنوع است؛ ولی با وجود آن روسیه کهنستی در التزام و احترام به مبانی اندیشه خود ناکام می‌شود، و ربا را هم در معاملات داخلی، قانونی اعلام می‌کند و هم در معاملات خارجی و قرضه‌های فرا مرزی.

همانا ضعف انسان در بسیاری اوقات مانع استفاده از تجاربتش می‌شود و از همین رهگذر ضرورت می‌افتد به نیروی که او را ملزم به انجام اعمالی گرداند که از وادار کردن نفس خود بدان عاجز می‌ماند. و این نیرو و سلطه نیست مگر نیروی ایمان به پروردگار و فرمان روا و معبود مردم. بدین سبب است که باید به کلمات آسمانی و رسالت الهی رجوع کرد و عقل را در این میدان تنها نگذاشت.

دانش آموز گفت:

خدا پاداش خیرتان بدهد؛ همانا قلب من اطمینان یافت؛ و بر ایمان من افزوده شد.

ولی شنیده‌ام که از کتاب‌ها و رسالت‌های آسمانی بسیار سخن می‌گویید، و آیا مفهوم آن این است که همه این رسالت‌ها باهم برابری دارند؟! و ما می‌توانیم حق را از اسفار عهد قدیم (تورات و ملحقات آن) و اسفار عهد جدید (اناجیل چهارگانه) بگیریم، همان گونه که حق را از قرآن دریافت می‌کنیم؟! استاد گفت:

رسالت‌های آسمانی در اصول و مبادی یکی بوده و همه به سوی وحدانیت و یگانگی الله متعال و تزکیه نفس و برپا داشتن عدل فرا می‌خوانند، همان گونه که الله متعال می‌فرماید:

{وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ} [النحل:36]

(ما در میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده‌ایم که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید).

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ}

[الأنبياء:25]

(ما پیش از تو هیچ پیغمبری را فرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید).

{لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ}

[الحديد:25]

ما پیغمبران خود را همراه با دلایل محکم و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌ها و موازین [شناسایی حق و عدالت] را نازل نموده‌ایم تا مردمان [در میان خود] عادلانه رفتار کنند).

و در این جا الله متعال دین ما را ادامه آن چه که به پیامبران گذشته توصیه شده است قلمداد نموده می‌فرماید:

{شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ} [الشوری: 13]

خداوند آئینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی - سفارش نموده‌ایم [به همه آنان سفارش کرده‌ایم که اصول] دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید).

و قرآن کریم همه کتاب‌های آسمانی را تأیید نموده و ایمان بدین کتاب‌ها را جزئی از ایمان مسلمان مقرر داشته است:

{آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْهُ وَكُتِبَهِ وَرُسُلِهِ لَا تَفَرَّقُ يَنْ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ} [البقرة: 285]

(فرستاده [الله، محمد] معتقد است بدان چه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان [نیز] بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیغمبرانش ایمان داشته [و می‌گویند]: میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم).

الله متعال در شأن تورات می‌فرماید:

{إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ} [المائدة: 44]

(ما تورات را نازل کردیم که در آن رهنمودی [به سوی حق] و نور بود).

{ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ} [الأنعام:154]

(سپس ما کتاب را برای موسی فرستادیم تا بر کسی - که نیکی و خوبی ورزد اتمام [کرامت و نعمت] باشد و بیانگر همه چیز بوده و هدایت و رحمت شود. امید است [بنی اسرائیل] به ملاقات با پروردگار خود ایمان بیاورند).

و الله متعال در شأن انجیل می فرماید:

{وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُضَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ} [المائدة:46]

(و برای او انجیل را نازل کردیم که در آن رهنمودی [به سوی حق] و نوری [از احکام الهی] بود، و تورات را تصدیق می کرد که پیش از آن نازل شده بود، و برای پرهیزگاران راهنما و پنددهنده بود).

اما کتاب های آسمانی در یک زمان خاص و برای یک مجموعه خاص و در یک محیط محدود نازل شده است که الله متعال بقا و حفظ آنها را تضمین نکرده است؛ آن گونه که حفظ و بقای قرآن را تضمین کرده است:

{إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ} [الحجر:9]

(ما خود قرآن را فرستاده ایم و خود ما پاسدار آن می باشیم).

و برای کتاب های که الله حفظ آن را تضمین نکرده است جای تعجب نیست که دچار طوفان های تحریف و ضایع شدن و فراموشی و ... شوند تا آنجا که در این کتاب ها می خوانیم: انبیاء الهی مرتکب گناهان هلاک کننده مانند زنا و شراب و ... شدند و حتی می خوانیم از خدای که با انسانی کشتی می گیرد و شکست می خورد و فرزندش در مقابل او به صلیب کشیده می شود ولی او هیچ اقدامی نمی کند.

بلکه ما انجیلی را جستجو می‌کنیم که الله متعال آن را بر عیسی - علیه‌السلام نازل کرده، ولی به چیزی دست نمی‌یابیم مگر دست‌نوشته‌های شاگردان و یا شاگردان شاگردانش؛ و در سلسله اسناد آن بعضی - از افرادی که آن را تألیف کرده‌اند مفقود می‌باشند، طوری که اصل عبری و مترجم و چگونگی ترجمه‌اش نا معلوم می‌باشد.

و در عین حال همین انجیل‌های چهارگانه مورد اعتماد مسیحیان نیز، از میان ده‌ها انجیل انتخاب و برگزیده شده است که کیسه اعتراف به آنها را رد کرده است و در بعضی - از این نسخه‌ها مانند انجیل «برنابا» تا اکنون مزده‌های صریح پیرامون رسالت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم وجود دارد و با وجود این هم می‌گوییم که در این همه انجیل‌های رسمی، تعارض و خلل و اختلاف‌های فراوانی وجود دارد.

منکر این هم نیستیم که در این کتاب‌ها بقایای از حق وجود دارد ولی حقی آمیخته با باطل فراوان که نشانه‌هایش ناپدید گشته و نفعی از آن به دست نمی‌آید و به راه راست رهنمایی نمی‌کند.

دانش‌آموز جوان با تعجب پرسید:

پس مرجع تضمین شده برای معرفت حق و هدایت بدان کدام است؟!  
استاد گفت:

فرزندم! در تمام دنیا غیر از یک مرجع آسانی که صد در صد حقایق آن تضمین شده و آن هم قرآن است، مرجع دیگری وجود ندارد:

{ كِتَابُ أُحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ } {هود:1}

{این قرآن} کتاب بزرگواری است که آیه‌های آن منظم و محکم گردیده است و نیز آیات آن از سوی خداوند شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه.

و این همان کتابی است که بشریت را در آوردن مانند آن و یا ده سوره و یا یک سوره هابند آن به چالش می کشد، ولی در مقابل حکم الهی مغلوب می شوند:

{قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا} {الإسراء: 88}

(بگو: اگر همه مردمان و جملگی جنیان گرد آیند و متفق شوند بر این که همچون این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند، هر چند برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند).

و این کتابی است که از تحریف و تبدیل و فراموشی اذهان سالم مانده و از هنگامی که الله آن را نازل فرموده تا اکنون در زبان ها تلاوت شده و در سینه ها محفوظ مانده و در صفحات نگارش یافته و هزاران در هزار مرد و زن و طفل مسلمان، آن را در قلب خویش حفظ نمودند. و هیچ کس یک آیه و یا حرف و یا حرکت آن را تغییر داده نتوانسته و هرگز هم نمی تواند:

{إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّ لَهُمْ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ. لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ} [فصلت: 41-42]

(کسانی که قرآن را انکار می کنند بدان گاه که به ایشان می رسد، قرآن کتاب ارزشمند و بی نظیری است. هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی گردد؛ [چرا که] قرآن فرو فرستاده الله است که با حکمت و ستوده است).

این کتاب یگانه مصدر برای معرفت حقی است که الله می خواهد و لازم است تا مخلوقاتش آن را بشناسند و از آن پیروی کنند:

{وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ...} {الإسراء: 105}

(ما قرآن را با حق نازل کرده ایم، و نازل شده است تا حق را [در زمین] پابرجا کند).

{إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ} [النساء:105]

(ما کتاب به حق بر تو نازل کرده ایم تا میان مردمان طبق آن چه خدا به تو نشان داده است داوری کنی).

{تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ} [الرعد:1]

(اینها، آیه‌هایی از کتاب [قرآن] است. و چیزی که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است حق است، و لیکن بسیاری از مردم ایمان نمی‌آورند).

همانا حق با زیباترین صورت و عمیق‌ترین معنایش در این کتاب الهی تجلی می‌کند. کتابی است که الله متعال در آن از گذشته و آینده خبر داده و آن را در میان ما داور قرار داده است، و در او گنجینه‌های از حکمت‌های گهرین و سخنان گران‌سنگ و پندهای شگفت و معانی دقیق و حقایق هستی و اسرار فصاحت و نشانه‌های از هدایت را قرار داده است که عقل‌ها را منور می‌کند و سینه‌ها را شفا می‌بخشد و نفس‌ها را ترکیه و حیات را به سامان می‌آورد و افراد و جماعت‌ها را به استوارترین راه رهنمون می‌شود.

همانا حق خالص در همین کتاب نمایان می‌شود، و هر صاحب فطرت سلیم و بری از آلودگی و مالک بصیرت عاری از کوراندیشی بر آن شهادت می‌دهد:

{فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ} [الحج:46]

(چرا که این چشم‌ها نیستند که کور می‌گردند، بلکه این دل‌هایی درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند).

صاحبان خرد و انصاف از اهل کتاب نیز بر حقیقت این قرآن شهادت می‌دهند:

{وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ يُعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ} [الأنعام:114]



(کسانی که کتاب [های آسمانی را] برای آنان فرستاده‌ایم می‌دانند که این [قرآن] حقیقتاً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حق است).

{وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ} [سبأ:6]

(کسانی که فرزانه و آگاهند، چیزی را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، حق می‌بینند، و راهنمای راه خدای چیره و ستوده می‌دانند).

مسیحیان به حقیقت این کتاب شهادت می‌دهند و الله از ایشان این گونه سخن می‌گوید:

{وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ} [المائدة:83-84]

(و آنان هر زمان چیزهایی را که بر پیغمبر نازل شده است بشنوند بر اثر شناخت حق و دریافت حقیقت، چشمانشان را می‌بینی که پر از اشک می‌گردد؛ می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم پس ما را از زمره گواهان به شمار آور. ما چرا به خدا و به حقیقتی که برای ما آمده است، ایمان نیاوریم؟! و حال آن که امیدواریم که پروردگاران ما را با صالحان [به بهشت جاویدان] ببرد).

بلکه جنیان وقتی آیات این کتاب را شنیدند بر حقیقت آن گواهی دادند:

{وَإِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ- وَلَوْ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ} [الأحقاف:29-30]

(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز [زمانی را که گروهی از جنیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند. هنگامی که حاضر آمدند، به یکدیگر گفتند: خاموش

باشید و گوش فرا دهید. هنگامی که [تلاوت قرآن] به پایان آمد، به عنوان مبلغان و دعوت‌کنندگان به سوی قوم خود برگشتند. اینان گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فرا دادیم که بعد از موسی فرستاده شده است و کتاب‌هایی پیش از خود را تصدیق، و به سوی حق رهنمود می‌کند و به راه راست راه می‌نماید).

بلکه مشرکان بر خلاف سرکشی و عداوت و کفر خود نسبت به کسی - که این کتاب بر او نازل شده، به حقیقت این کتاب شهادت دادند و گفتند: «به خدا سوگند! چندی پیش از محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم سخنی شنیدم که نه به سخن آدمیان می‌مانست و نه به سخن جن‌ها، به خدا سوگند! سخن او شیرینی ویژه و رویه زیبایی دارد، هم‌چون درختی برومند و سربرافراشته، که بلندای آن پرثمر و اثربخش و پایه آن استوار است و ریشه مستحکم و گسترده دارد همانا فرازین سخنی است که بر دیگر سخنان برتری خواهد یافت و سخنی دیگر بر آن فراز نخواهد آمد».<sup>1</sup>

این قرآن حق است؛ بدین سبب که سخن پروردگار حق است. این کتاب حق است بدین جهت که جاویدانه و باقی است و از میان نمی‌رود و تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد. این حق است به خاطر آنکه به سوی حق مطلق رهنمون می‌شود، و از قصور و کوتاهی عقل انسانی و انحراف هوس‌های بشری پاک و مبرا است و هدایت‌گر انسان به سوی الله و سراط مستقیم است.

این کتاب حق است و به حق هدایت می‌کند، بدین سبب که به سوی حقایق ثابتی رهنمای می‌کند که رازهای وجود و معماهای زندگی را باز و تفسیر

---

1- این سخن از ولید بن مغیره یک تن از مشرکین قریش است که بعد از شنیدن تلاوت آیات سوره مبارکه غافر از زبان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم، در وصف قرآن کریم ابراز می‌دارد. (مترجم)

می‌کند و نقاط آغاز و انجام انسان را برایش روشن می‌سازد. این کتاب به سوی حق رهنمون می‌شود بدین خاطر که هدایت‌گر به سمت بهترین اهداف و استوارترین راه‌ها و روش‌ها است.

این کتاب، هدایت‌گر به سوی حق است؛ زیرا انسان را به سمت جاویدانه‌ترین ارزش‌ها و فضایل اصیلی رهنمون می‌شود که زندگی بر آن استقرار می‌یابد و روابط انسانی منظم و سلوک و اخلاق انسان، راست و استوار می‌گردد.

این قرآن حق است و به حق هدایت می‌کند؛ زیرا به عدل فرا می‌خواند تا انسان در ادای آن چه از دیگران بر دوش او است، و یا دریافت آن چه بر گردن دیگران دارد، بدون این که زیاده‌روی کند و یا کوتاهی، عدالت پیشه نماید. نه به خاطر منافع جامعه، بر فردی فشار وارد کند، و نه هم به خاطر مصلحت فردی بر منافع جامعه تجاوز ورزد؛ نه روح را به خاطر شهوات تن مورد ستم قرار دهد و نه هم بر جسم خود در طلب شوق و پرواز روحی ظلم کند؛ چرا که هر یک از جسم و روح انسان بر او حقی ویژه دارند. برای مرد حقی است و برای زن حقی و برای جامعه حقی، و قبل از همه برای الله متعال حقی است. و راست فرموده است پروردگار بلندمرتبه:

{إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ} [الإسراء:9]

(این قرآن به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راه‌ها است).

این کتاب آخرین سخن پروردگار برای بشریت است. بعد از این دیگر کتابی نیست. همان گونه که بعد از پیامبر آخرین صلی الله علیه وسلم دگر پیامبری نمی‌باشد. از همین رهگذر است که الله متعال، در این کتاب اسرار و مزایا و ویژگی‌های را فراهم نموده است که ضامن جاویدانگی و خلودش می‌باشد:

الف- یکی از این ویژگی‌ها، وضاحت و آسانی است؛ کتابی با بیان روشن و آشکار است. از همین رهگذر است که الله متعال آن را نور و هدایت‌گر نام نهاده است. برای پنددادن و پندگرفتن و یاددادن و یادگرفتن و حفظ کردن آسان است. برای هرکسی - که تلاوتش می‌کند، حسب قدرت فهم و درکی که الله برایش داده، فهم و درک آیات و معانی این کتاب نیز سهل و آسان است، آن گونه که خود پروردگار می‌فرماید:

{وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ} [القمر: 17]

(ما قرآن را برای یاددادن و یادگرفتن و پنددادن و پندگرفتن آسان ساخته‌ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟).

ب- ویژگی دیگری که الله متعال در این کتاب قرار داده، قوت تأثیر ناشی از اسرار عجاز الهی است. به خاطر عدالت در احکامش و صداقت در اخبارش، کمال زیبایی و هماهنگی در نظم و معانی‌اش و بشارت هشداری که در آیاتش نهفته است، بر قلب‌ها و عقل‌ها چیره می‌شود و فرمان می‌راند:

{لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ}

[الحشر: 21]

(اگر ما این قرآن را بر کوهی فرو می‌فرستادیم، کوه را از ترس خدا، کرنش‌کنان و شکافته می‌دیدیم).

{اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَابًا تَتَشَوَّرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ...} [الزمر: 23]

(خداوند بهترین سخن را [به نام قرآن] فرو فرستاده است. کتابی را که همگون و مکرر است. از [شنیدن آیات] آن لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگار

خود می ترسند، و از آن پس پوست‌های‌شان و دل‌های‌شان نرم و آماده پذیرش قرآن خدا می‌گردد).

ج- شمولیت از ویژگی‌های دیگری است که الله متعال، این کتاب را بدان ممتاز ساخته است. و در آن قواعد عدالت برای فرد و جامعه و تمام انسانیت را بیان داشته و اصول هدایت و سعادت دنیا و آخرت را در آن نهاده است:

{وَرَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّدًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ} [النحل:89]

(و ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم که بیان‌گر همه چیز و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده‌رسان مسلمانان است).

د- ویژگی مهم‌تر از همه این که الله متعال خود حفظ و نگهداری این کتاب را از تحریف و تغییر و فراموشی و نابودی عهده‌دار شده و برای آن چنان اسباب ماندگاری را فراهم کرده است که برای هیچ یک از کتاب‌های پیش فراهم نبوده است، تا این کتاب برای بندگانش همیشه و تا روز رستاخیز حجتی باقی و سرمدی باشد:

{إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ} [الحجر:9]

(ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم).

دانش‌آموز گفت:

مگر چگونه ممکن است یک کتاب بیان‌گر همه چیز باشد در حالی که بیش از چند صد صفحه ندارد؟!

استاد گفت:

فرزندم! این از اسرار الهی است، و با آن هم من نگفتم که بیان این کتاب همه چیز را با جزئیات و فروع‌اتش شامل می‌شود، که بعضی از اینها را الله متعال برای

پیامبرش گذاشته تا با گفتار و رفتار و رهنمودهای‌شان آن را بیان دارند، و بعضی — برای اجتهاد مجتهدین وانهاده شده تا در روشنائی نصوص و قواعد عمومی به مقتضای مصلحت‌های که حسب تغییر زمان و مکان و احوال، تفاوت می‌کند در آن اجتهاد کنند.

همانا من گفتم: این کتاب شامل اصول هدایتی است که هدف را مشخص و راه را برای انسان در پیوند و ارتباطش با پروردگار، باهستی، با فرد، خانواده، جامعه، حکومت، و پیوند گروه‌های انسانی را با یکدیگر روشن می‌کند.

و کفایت می‌کند که این آیات را تلاوت کنی، آنگاه چراغ‌های هدایتی را خواهی دید که تاریکی‌های فراوانی را روشن می‌کند و گره‌های زیادی را می‌گشاید:

در رابطه با پیوند انسان با الله متعال:

{قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ} [آل عمران: 64]

(بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را، به جای خداوند یگانه، به خدایی نپذیرد. پس هرگاه سر برتابند، بگوئید: گواه باشید که ما منقاد [اوامر و نواهی خدا] هستیم).

{وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ} [البقرة: 186]

(و هنگامی که بندگام از تو درباره من پرسند [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم).

در مورد پیوند و رابطه انسان با هستی و کائنات:

{أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ؟}  
[الأعراف:185]

(آیا آنان به مُلك آسمان‌ها و زمین و به هر آن چه که خدا آفریده است نمی‌نگرند).

{قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ} [العنكبوت:20]

(بگو: در زمین بگردید و بنگرید که خدا چگونه در آغاز موجودات را پدید آورده است).

{أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْنَى الْأَبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْنَى الْقُلُوبِ الَّتِي فِي الصُّدُورِ} [الحج:46]

(آیا در زمین به سیر و سفر پرداخته‌اند تا دل‌هایی به هم رسانند که به آنها فهم کند، و گوش‌هایی داشته باشند که به آنها بشنوند؟ چرا که این چشم‌ها نیستند که کور می‌گردند، بلکه این دل‌های درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند).

{وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ} [الجماعه:13]

(و آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است همه را از ناحیه خود، مسخر شما ساخته است. قطعاً در این [تسخیر موجودات] نشانه‌های مهمی است، برای کسانی که می‌اندیشند).

{هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ} [المملك:15]

(او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است).

در رابطه با زندگی و زیبایی‌ها و پاکیزگی‌هایش می‌فرماید:

{ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ } [الأعراف: 31-32]

(ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادت‌گاهی، خود را زینت بخشید و بیارایید، و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی نکنید که خداوند مسرفان و زیاده‌روی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد. [ای محمد! به آنان] بگو: چه کسی - زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه، برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است و در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد).

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ } [البقرة: 172]

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای بخورید که روزی شما ساخته‌ام، و سپاس خدای را به جا آورید، اگر او را پرستش می‌کنید).

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ } [المائدة: 87]

(ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام نکنید، و تجاوز ننمایید زیرا که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد).

در مورد رابطه و پیوند میان زن و مرد:

{ هُنَّ لِيَاْسٍ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَاْسٍ لَهُنَّ } [البقرة: 187]

(آنان لباس شما هستند و شما لباس آنانید).

{ وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ }

[البقرة: 228]



(و برای همسران [حقوق و واجباتی] است [که باید شوهران اداء بکنند] همان گونه که بر آنان [حقوق و واجباتی] است که [باید همسران اداء بکنند] به گونه شایسته. و مردان را بر زنان منزلتی است. و خداوند باعزت و باحکمت است).

{الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ} [النساء:34]

(مردان بر زنان سرپرستند [صیانت و رعایت زنان بر عهده ایشان است] بدان خاطر که خداوند بعضی را بر بعضی - فضیلت داده است، و نیز بدان خاطر که [معمولاً مردان رنج می‌کشند و پول به دست می‌آورند و] از اموال خود [برای خانواده] خرج می‌کنند).

{وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً} [الروم:21]

(و یکی از نشانه‌های [قدرت و عظمت] خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت).

در رابطه با پیوند و علاقه ثروت مندان با نیاز مندان:

{خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا} [التوبة:103]

(ای پیغمبر! از اموال آنان زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را [از رذایل اخلاقی] پاک داری).

{وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ. لِلنَّسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ} [المعارج:24-25]

(همان کسانی که در دارایی ایشان سهم مشخصی - است. برای دادن به سؤال‌گران و ناداران).

{إِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ} [التوبة: 11]

(اگر آنان توبه کردند و نماز را خواندند و زکات دادند در این صورت برادران دینی شما هستند).

در رابطه با پیوند میان حکومت و مردم:

{إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا} [النساء: 58-59]

(بی‌گمان خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید عادلانه داوری کنید. خداوند شما را به بهترین چیز پند می‌دهد. بی‌گمان خداوند دائماً شنوایی و بینا بوده و می‌باشد. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کرداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است).

و پیرامون رابطه میان مسلمانان و سایر ملل جهان می‌فرماید:

{وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ. وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْتَبِحْ لَهُا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ} [الأنفال: 60-61]

(برای [ایستادگی در برابر] آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو بگیرید؛ اسب‌های ورزیده آماده سازید، تا بدان دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان

دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد. هر آن چه را در راه خدا صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می شود و هیچ گونه ستمی نمی بینید. اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای و بر خدای توکل نما که او شنوای و آگاه است).  
دانش آموز برای استادش گفت:

این آیات چقدر رسا و بلیغ و با چه زیبایی همه اصول عدالت و فضیلت را در خود جمع کرده اند! ولی باز هم دوست دارم پرسم:  
حالا که قرآن یگانه مصدر حق و حقیقت است پس اهل آن یعنی مسلمانان را چه شده است که گمراه شدند و دچار تفرقه گردیدند و در میدان علم و تمدن و پیشرفت از سایر ملت ها عقب افتادند؟! و آیا معنای پیروی از حق این است که اهلش از قافله باز مانند و سایه شوم ناتوانی و ذلت بر ایشان سایه انداز؟!  
استاد گفت:

فرزندم آرامش خود را حفظ کن! همانا آن چه بر مسلمین سایه افکنده به خاطر انحراف و دوری شان از همان حقی است که این کتاب ارمغان آورده و مظاهر این انحراف و دوری از حق در چند نکته نمایان می شود:  
اول: آنها به بخشی از آیات این کتاب چنگ زدند و قسمتی دیگر را ترک کردند و این از همان فرومایگی ها و انحرافات است که قرآن کریم بنی اسرائیل را به خاطر آن نکوهش کرده است:

{أَفْتَوْهُمْ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكَفَرُوا بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ} {البقرة: 85}

(آیا به بخشی - از [دستورات] کتاب [اسانی] ایمان می‌آورید و به بخش دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی - که از شما چنین کند، جز خواری و رسوایی در این جهان نیست، و در روز رستاخیز به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند).

از همین رهگذر است که الله متعال پیامبرش صلی الله علیه و سلم را چنین توصیه می‌کند:

{وَأَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ} [المائدة: 49]

(در میان آنان بر اساس آن چه خدا بر تو نازل کرده است داوری کن، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان برحذر باش که تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند).

دوم: ایشان دین خود را از مردمی گرفتند که از خطا معصوم نبوده و با تقلید از اندیشه‌های ایشان فراموش کردند که منبع اصلی قرآن است و هرکس و هراندیشه‌ای به این کتاب بازگشت داده می‌شود همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا} [النساء: 59]

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است).

سوم: گمان بردند برکت این کتاب در این است که با آیات آن دیوارها را زینت بخشند و آن را بر مرده‌ها بخوانند؛ بی‌خبر از این که برکت این کتاب در

پیروی از فرمان‌ها و به کارستن رهنمودهایش می‌باشد، همان گونه که الله جل جلاله می‌فرماید:

{ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ } [الأنعام: 155]

(این [قرآن] کتاب مبارکی است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم. پس از آن پیروی کنید و [از مخالفت با آن] بپرهیزید تا مورد رحم خدا قرار گیرید).

همانان لازم است که به تمام رهنمودها و تعالیم این کتاب چنگ زد؛ فرق نمی‌کند که مربوط به فرد می‌شود یا جامعه و یا دولت. مفسرین نگاشته‌اند که عده‌ای از یهودیان مسلمان شدند و خواستند که بعضی — از تعالیم دین یهود را با خود نگهدارند که این سخن الله متعال نازل شد:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ } [البقرة: 208]

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به صلح و آشتی درآیید، و از گام‌های شیطان پیروی نکنید. بی‌گان او دشمن آشکار شما است).

مفهوم آیه این است که به صورت کامل و شامل در اسلام داخل شوید. حافظ ابن کثیر رحمة الله علیه در تفسیرش می‌گوید: «الله متعال بندگان باورمند به خود و تصدیق‌کنندگان به رسالت پیامبرش را امر می‌کند که به طور کامل بر ریسان الهی چنگ بزنند و در حد توان از اوامر آن فرمان برده و از نواهی آن خود داری ورزند».

این کتاب و این دین با تمام دساتیر و شعایر خود نسخه‌ی درمان‌گر متکاملی است که هرگز نمی‌توان بعضی — از آن را تجویز کرد و قسمتی از آن را نادیده گرفت. این کتاب برای سامان بخشیدن در زندگی، نظام کاملی را به ما می‌بخشد که دارای ویژگی‌ها و ساختار خاص خود است:

{صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً} [البقرة:138]

(این رنگ و زینت خدا است و چه کسی - از خدا [می‌تواند] زیاتر بیاراید و بپیراید؟).

{وَمَنْ أَضْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلاً} [النساء:122]

(و چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟).

{وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا} [المائدة:50]

(چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند؟).

اگر اسلام را یک دستگاه متکامل تصور کنیم نباید در این دستگاه قطعاتی که با آن تناسب ندارد و با ترکیب آن هم آهنگ شده نمی‌تواند کارگزاری شود؛ زیرا اگر خطرها و اضرار آن در ابتدا نمایان نگردد، دیری نمی‌گذرد که به طور کل دستگاه را از کار می‌اندازد.

دانش‌آموز گفت:

بعد از این بیان شامل و کامل، آرزو مندم اجازه فرمایید تا سؤالی که برای من

و همه مهم است از شما پرسان کنم.

استاد گفت: پرسان کن!

دانش‌آموز گفت:

همانا یادآور شدید که الله تعالی برای ما راه‌های هدایت به سوی حق را فراهم کرده است پس بسیاری از مردم را چه شده که از آن روگردان شدند و به سوی گمراهی گام نهانند بلکه با اهل حق به عداوت و دشمنی و مبارزه برخاستند. آیا این

سببی دارد تا بدانیم؟

استاد گفت:

همانا روگردانی از حق و اعلان جنگ علیه اهل آن یک واقعیت است که با تأسف اکثر بشریت این جبهه را تقویت می‌کنند و قرآن کریم نیز این حقیقت دردآور را تأکید می‌کند که اکثریت انسان‌ها حق را انکار می‌کنند و همین سبب می‌شود تا مورد خشم الهی قرار گیرند و به جهنم رهسپار شوند:

{إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ. لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ. وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ. وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ. لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ} [الزخرف: 74-78]

(مجرمان، جاودانه در عذاب دورخ می‌مانند. عذاب‌شان کاسته نمی‌گردد و سبک نمی‌شود، و آنان در میان عذاب، اندوهناک و نومید و خاموش می‌مانند. ما بدیشان ستم نکرده‌ایم و لیکن خودشان به خویشتن ستم کرده‌اند. آنان فریاد می‌زنند: ای مالک! پروردگارت ما را بفرانند و نابودمان گرداند [او بدیشان] می‌گوید: شما [اینجا] می‌مانید. [خداوند بدیشان پیام می‌دهد که] ما حق را برای شما آوردیم و لی اکثر شما حق را نپسندیدید و آن را دشمن داشتید).

اما این که چرا مردم حق را نمی‌پسندند به نظر من دو علت دارد:

علت اول:

جهل و نادانی مردم نسبت به حق. از قدیم گفته‌اند: «مردم با چیزهای که نمی‌شناسند دشمنی می‌کنند» و قرآن کریم می‌فرماید:

{بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ} [الأنبياء: 24]

(اصلاً اغلب آنان حق را نمی‌دانند، و این است که [از حق] روی گردانند).

{بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ} [یونس: 39]

(بلکه آنان چیزی را تکذیب می‌کنند که اصلاً آگاهی از آن ندارند و واقعیت

آن برای ایشان روشن نشده است).

علت دوم:

پیروی از هوا و هوس و خواهش‌های نفس است که معبود قرار می‌گیرد و پرستش می‌شود و کسی - که هوای نفس خود را پرستش کند بعید است که به حق اعتراف نماید؛ و از همین رهگذر است که الله متعال می‌فرماید:

{فَأَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ} [ص:26]

(پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد).

{وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ} [القصص:50]

(آخر چه کسی - گمراه‌تر و سرگشته‌تر از آن کسی - است که از هوا و هوس خود پیروی کند، بدون این که رهنمودی از جانب خدا باشد؟!)

دانش‌آموز گفت:

تمام نشانه‌های حق روشن و راه رسیدن بدان واضح است، پس ایشان را چه شده است که آن را درک نمی‌کنند و نمی‌شناسند؟

استاد گفت:

همانان جهالت نسبت به حق، از اموری چند ناشی می‌شود:

1- غفلت و سرگشتگی: غفلت و بی‌باکی بعضی - از مردم را طوری می‌سازد که زندگی می‌کنند ولی در جهان مردگان، و موجوداتی می‌باشند در جمع گمگشتگان، چشم‌ها و گوش‌ها و قلب‌های‌شان تعطیل است. در حالی که اینها همان وسایلی‌اند که الله متعال برای‌شان بخشیده تا برای معرفت حق از آنها کار بگیرند؛ باگوش است که حقایق شنیده می‌شود و باچشم دیده و تجربه می‌شود و باقلب مقدمات آن مرتب و نتایج آن به دست می‌آید و چه بسا آن چه را که گوش و چشم در فهم آن اشتباه کرده‌اند، قلب تصحیح می‌کند.



بدون شک الله متعال بر انسان منت گذاشته و این وسایل را برای درک حق در اختیارش قرار داده است و در این مورد می‌فرماید:

{وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ} [النحل:78]

خداوند شما را از شکم‌های مادران‌تان بیرون آورد در حالی که چیزی [از جهان دور و بر خود] نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا [به وسیله آنها بشنوید و ببینید و بفهمید و نعمت‌هایش را] سپاسگزاری کنید).

سپس الله متعال انسان را از بی‌توجهی و تعطیل این وسایل و دنباله‌روی بدون علم، تقلید کورکورانه و پیروی گمان‌ها و اوهام برحذر می‌دارد:

{وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ - وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا} [الإسراء:36]

(از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناگاهی. بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جو از آن قرار می‌گیرند).

لیکن این گروه با فرورفتن خود در غفلت و سرگستگی، این وسایل را به عنوان کلیدهای معرفت، خراب کردند و جای تعجب نیست که سرنوشت ایشان همانی باشد که الله متعال تعیین کرده است:

{وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ هِيَآ وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ هِيَآ وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ هِيَآ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ} [الأعراف:179]

(ما بسیاری از جنیان و آدمیان را آفریده و پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است. آنان دل‌هایی دارند که بدانها [حقایق را] نمی‌فهمند، و

چشم‌هایی دارند که بدانها [حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که بدانها [مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را] نمی‌شنوند. اینان همان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند. اینان واقعاً بی‌خبر [از صلاح دنیا و آخرت خود] هستند).

همچنان الله متعال داستان هفتمین را برای ما حکایت می‌کند که می‌گویند:

{وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ. فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ} [المالك: 10-11]

(و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم، و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمرة دوزخیان نمی‌گشتیم. اینجا است که به گناه خود اعتراف می‌کنند. پس دوری [از رحمت خدا] بهره دوزخیان باد!).

این‌ها هم توان شنیدن داشتند و هم دیدن و هم نیروی عقل و درک، ولی زیاده‌روی و انکار ایشان را به جای کشانده که:

{صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ} [البقرة: 171]

(کران و لالان و کورانند و لذا ایشان از روی خرد عمل نمی‌کنند و نمی‌فهمند).

{وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ} [الأحقاف: 26]

(ما قوم عاد را از امکاناتی برخوردار کرده بودیم که چنین امکاناتی را به شما نداده‌ایم. ما بدیشان گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌هایی داده بودیم. اما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌های‌شان سودی بدانان نبخشید، چرا که آیات خدا را تکذیب می‌کردند).

2- تقلید کورکورانه: یکی دیگر از اسباب جهل و نادانی نسبت به حق، تقلید کورکورانه‌ای است، که گاهی از اجداد و نیاکان صورت می‌گیرد و احياناً رئیس‌ان و قدرتمندان و بزرگان، که هر دو زشت و نکوهیده است و الله متعال آن را نکوهش

کرده و کسانی که پدران خود را در دنباله‌روی از باطل حجت گرفته‌اند به تمسخر گرفته است:

{وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا} [البقرة: 170]

(و هنگامی که به آنان گفته شود: از آن چه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آن چه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم).

باتأسف که این یک بیماری قدیمی است. و این پیامبر خدا، هود علیه‌السلام است که تلاش می‌کند تا قوم خود را بفهماند؛ ولی ایشان در برابرش چنین گفته‌اند:

{قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَّعِبَ اللَّهَ وَحَدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا} [الأعراف: 70]

گفتند: آیا به پیش ما آمده‌ای تا ما را بر آن داری که بتانی را رها سازیم که پدران ما آنها را پرستیده‌اند و تنها خدا را پرستیم و بس؟!.

هنگامی که ابراهیم برای قوم خود گفت:

{مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ. قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ} [الأنبياء: 52]

[53]

(این مجسمه‌هایی که شما دائماً به عبادت‌شان مشغولید چیستند؟ گفتند: ما پدران خویش را دیده‌ایم که اینها را پرستش می‌کنند).

فرعون و بزرگان دربارش برای موسی گفتند:

{أَجِئْنَا لِنَتْلِفَتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا} [یونس: 78]

(آیا به پیش ما آمده‌ای تا ما را از چیزهایی منصرف گردانی که پدران و نیاکان خود را بر آن دیده و یافته‌ایم؟!).

{وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ. قَالَ أُولُو حِجْثُمُ بَاهِدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا

إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ} [الزخرف: 23-24]

(همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو [پیغمبر] بیم‌دهنده‌ای مبعوث نکرده‌ایم مگر این که ثروت مندان آنجا گفته‌اند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و ما هم قطعاً به دنبال آنان می‌رویم. [پیغمبرشان بدیشان] می‌گفت: آیا اگر من آئینی را هم برای شما آورده باشم که از آئینی هدایت‌بخش‌تر باشد که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌اید؟ می‌گفتند: اصلاً ما به چیزی که بدان مأمور و مبعوث شده‌اید، باور نداریم).

قرآن کریم پیرامون بازداشتن از تقلید رؤسا و دنباله‌روی از بزرگان تصویر موثری را از قیامت عرضه می‌دارد و بیان می‌کند که چگونه هریک از این دو گروه از یکدیگر بی‌زاری می‌جویند و این تصویر در سوره‌های مختلفی تکرار می‌شود و در سوره بقره آمده است:

{ اذ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا } [البقرة: 166]

(در آن هنگام که [رستاخیز فرا می‌رسد] رهبران از پیروان خود بی‌زاری می‌جویند).

در سوره اعراف می‌فرماید:

{ قَالَ ادْخُلُوا فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْانْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَهَا حَتَّىٰ اِذَا ارْكَبُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ اُخْرَاهُمْ لِاَوْلَادِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ اَضَلُّوْنَا فَاتَّيْمُهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُوْنَ } [الاعراف: 38]

([در روز قیامت خداوند به این کافران] می‌گوید: به همراه گروه‌ها و دسته‌هایی از کافران انس و جن که پیش از شما [از همان] رفته‌اند وارد آتش دوزخ شوید! هر وقت گروهی داخل آتش شود، گروه همجنس [پیشین] خود را نفرین می‌فرستد، تا آن‌گاه که همه به هم می‌رسند و پیش هم گرد می‌آیند، آن وقت پسینیان

خطاب به پیشینیان می‌گویند: پروردگارا! اینان ما را گمراه کرده‌اند پس آتش آنان را چندین برابر گردان. [پروردگار خطاب بدیشان] می‌گوید: عذاب هر يك از شما چندین برابر است، ولی نمی‌دانید).

در سورة احزاب می‌فرماید:

{يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ. وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَصَلُّونَا السَّبِيلًا. رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنِّمْ لَعْنًا كَبِيرًا} [الأحزاب: 66-68]

(روزي [را خاطر نشان ساز که در آن] چهره‌هاي ايشان در آتش، زيرو رو و دگرگون مي‌گردد مي‌گویند: اي کاش! ما از خدا و پيغمبر فرمان مي‌بردیم. و مي‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پيروي کرده‌ایم و آنان ما را از راه به در برده‌اند و گمراه کرده‌اند. پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب کن، و ايشان را کاملاً از رحمت خود به دور دار).

و در سورة سبأ می‌فرماید:

{وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنَّهُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ} [سبأ: 31]

(اگر برایت ممکن بود که ببینی در آن زمان که ستمگران در پیشگاه پروردگارشان [برای حساب و کتاب] نگاه داشته شده‌اند همه با یکدیگر در گفتگویند و هر یکی گناه را به گردن دیگری می‌اندازد. مستضعفان و زیردستان، به مستکبران و بالادستان می‌گویند: اگر شما نبودید [و ما را گمراه نمی‌کردید] ما ایمان می‌آوردیم).

همانا بدترین چیزی که عقل انسانی را می پوشاند و بی ثمر می سازد تعصب کوری است که انسان را در همان حصار اندیشه های آباء و اجدادش زندانی می سازد و این تعصب انسان را کور و کر و گنگ می سازد و عقلش چنان می شود که گویا از سنگ تراشیده شده است.

آیا ندیده اید که تعصب، کفران مکه را در چه سرکشی و عناد شگفت انگیزی فرو برده است که گفته اند:

{اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ} {الأفال:32}

خداوندا اگر این [آئین و این قرآن] حق است و از ناحیه تو است، از آسمان بارانی از سنگ بر سر ما فرود آور یا به عذاب دردناک [دیگری] ما را گرفتار ساز.

اگر این قوم عقل و انصاف می داشتند می گفتند: «خداوندا اگر این آئین و این قرآن حق است و از جانب تو است، پس ما را بدان هدایت کن و از سربازان و یاوران آن بگردان؛ و لیکن تعصب ایشان را در باطل شان کور کرد:

{صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ} {البقرة:171}

(کران و لالان و کوراند و لذا ایشان از روی خرد عمل نمی کنند و نمی فهمند).

سپس بنگر که قرآن از ایشان چگونه حکایت می کند:

{وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلُوا إِنَّا غَامِلُونَ} {فصلت:5}

(می گویند: دل های مان در برابر چیزی که ما را بدان می خوانی [که یگانه پرستی است] در میان پوشش هایی قرار گرفته است [و آن چه می گویی بدان نمی رسد] و در گوش های مان سنگینی است [و کلام تو را نمی شنود] و میان ما و تو پرده

ستبر و مانع بزرگی است [که نمی‌گذارد ما با تو در یکجا گرد آییم]. پس تو [برابر آئین خود] عمل کن و ما هم [برابر آئین خود] عمل می‌کنیم).  
دانش‌آموز گفت:

حالا برایم روشن شد که چرا مردم با آن که الله متعال اسباب و وسایل معرفت و شناخت حق را برای‌شان فراهم کرده است باز هم نسبت به حق معرفت حاصل نمی‌کنند.

حالا باقی می‌ماند که سیر و سبب دیگری را که مردم از حق روی‌گردان می‌شوند و دوستش نمی‌دارند بدانم. در حالی که درک می‌کنند که این حق است و خیر دنیا و آخرت در گرو پیروی از حق می‌باشد.

استاد گرامی! امیدوارم که از این همه سؤال و پرسش خسته نشوید، چون شما بودید که محبت معرفت و کنجکاوی را در این موضوع مهم در نهاد ما کاشتید.  
استاد گفت:

هرگز! من کاملاً آماده‌ام تا با حوصله‌مندی کامل، تمام سؤالاتی که همه جوانب موضوع را بگشاید و به من فرصت دهد تا به همه شبهاتی که ذهن‌ها را به خود مشغول کرده است پاسخ بگویم.

ولی راز ناپسند دانستن حق از جانب مردم فکر می‌کنم برای همانند تو کمی مشکل و پیچیده باشد.

فرزندم! همانا حق طعم تلخ دارد، و چنگ زدن بدان مشکلات است و مسؤولیت‌های فراوان دارد؛ پابندی به حق غالباً با مخالفت هوای نفس و تقابل با عادات مردم همراه است. از همین رهگذر است که می‌بینیم حق به مزاج اکثریت مردم خوش نمی‌آید، هرچند بیشترشان از آن بی‌خبر هم نیستند.

در همین زمینه است که قرآن کریم از موقف مشرکان مکه نسبت به دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم با تعجب یادآوری می کند و می فرماید:

{أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ. أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ. أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ. وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ} {المؤمنون: 68-71}

(آیا آنان سخنان را نمی شنیدند، یا این که مطالبی برای آنان آمده است که برای نیاکان شان نیامده. یا این که ایشان پیغمبر خود را نمی شناسند، و این است که او را قبول نمی کنند؟ یا این که خواهند گفت: او دیوانه است؟ بلکه او حق را برای آنان آورده است، ولی بیشتر ایشان از حق بیزار می باشند. اگر حق و حقیقت از خواسته ها و هوس های ایشان پیروی می کرد، آسمان ها و زمین و همه کسانی که در آنها به سر می برند تباہ می گردیدند).

همانا قرآن کریم اولین علت روی گردانی ایشان از حق را بیان می کند و آن این که اکثریت شان حقی را که برای شان آمده است ناپسند می دارند. این همان حقی است که خواب و خیال های شان را جاهلانہ می خواند در حالی که آنان خود را خردمندترین خردمندان می دانند و همان گونه بر خدایان شان نیز خرده می گیرد.

سپس این حق، مساوات و عدالت را برای شان فرض می گرداند در حالی که بر تجاوز و سرکشی عادت کرده اند. آرزوها و خواهش های سرکش را بر ایشان حرام می گرداند، در حالی که ایشان غرق در خواهشات خوداند. در این میان جای برای تعجب و شگفتی باقی نمی ماند که حق را در همان آغاز عرضه کردن آن ناپسند بشمارند قبل از این که اندیشه و تفکر کنند، چنان چه الله متعال می فرماید:

{وَإِذَا تُثَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ} {الأحقاف: 7}



هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کافران به محض این که حق و حقیقت بدیشان می‌رسد فوراً درباره آن می‌گویند: این جادوی آشکاری است).

در این میان انگیزه‌های نفسی - بسیاری است که انسان را وادار می‌کند تا آگاهانه با حق مخالفت کند. و کسانی هستند که از سر تکبر و خودبزرگ بینی از حق روی گردان می‌شوند و می‌پندارند نباید کسی - را که از منزلت و ثروت و قدرتی اندک برخوردار است پیروی کنند، مانند مشرکان مکه مکرمه که قرآن کریم موقفشان را در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم این گونه بیان می‌کند:

{بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ. وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ. وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ} [الزخرف: 29-31]

(بلکه من اینان و پدرانشان را از مواهب دنیا بهره‌مند ساختم تا حق و پیغمبر روشنگری به نزدشان آمد. هنگامی که قرآن به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادو است و ما بدان باور نداریم. گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر [مکه و طایف] فرو فرستاده نشده است؟!).

منظورشان از «عظیم» در این آیه دارنده مال و مقام مانند ولید بن مغیره در مکه و عروه بن مسعود ثقفی در طایف بود.

فرعون و درباریانش نیز مانند همین گروه بودند که با بزرگ منشی و تکبر از ایمان آوردن به موسی علیه السلام خودداری کردند؛ چرا که او از بنی اسرائیل یعنی از همان قومی بود که در خدمت فرعون قرار داشتند:

{قَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ} [المؤمنون: 47]

[فرعون و فرعونیان] گفتند: آیا به دو انسان همچون خود ما ایمان بیاوریم [و پیغمبرشان بدانیم] و حال این که قوم آن دو [یعنی بنی اسرائیل] پرستندگان و خدمتگذاران ما بوده و هستند؟!].

و بعضی - هم از سر حسد با کسی - که حق در دستايش ظهور کرده، به دشمنی و سرکشی می پردازند، مانند موقف یهودیان در برابر رسالت محمد صلی الله علیه و سلم که اوصاف ایشان را در کتاب های خود دانسته و مانند فرزندان خود ایشان را می شناختند، با آن هم از تصدیق رسالت ایشان سر باز زدند:

{وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّوْكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفْرًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ} [البقرة: 109]

(بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند با این که حقایق [اسلام] برای شان کاملاً روشن گشته است).

بعضی - هم به خاطر مشغول شدن با لذایذ نفسانی و عیش و نوش، از حق روی می گردانند و دنباله روی از هوا و هوس ها، امان شان نمی دهد تا به پیروی از حق فکر کنند:

{وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ} [سبا: 34]

(ما به هر شهر و دیاری که پیغمبری را فرستاده ایم، سران و متنعمان آنجا گفته اند: ما بدان چه آورده اید باور نداریم).

تمام این انگیزها و موانعی که آن را با نشانه ها و دلایل ذکر نمودم تحت این عنوان قرار می گیرد «دنباله روی از هوا و هوس» فرق نمی کند که این پیروی، از هوا و هوس های خود باشد یا دیگران؛ بلکه می توانیم سبب اول را که همان جهل نسبت

به حق باشد نیز زیر همین عنوان قرار دهیم چرا که به طور اغلب منشأ همین جهل و نادانی نسبت به حق، پیروی از هوا و هوس و راحت طلبی و تنبلی از جستجوی حق است. و یا هم پیروی از هوا و هوس های پدران و نیاکان و یا هم همراهی کورکورانه با مردم، بدون این که در طلب حق تلاشی صورت بدهند و یا از عقلی که الله متعال برای شان بخشیده است استفاده کنند:

{أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا. أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا} [الفرقان: 43-44]

(به من بگو، آیا کسی - که هوا و هوس خود را معبود خویش قرار می دهد، آیا تو وکیل او خواهی بود؟ آیا گمان می بری که بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟! ایشان همچون چهارپایان هستند، و بلکه گمراه تر).

از همین رو قرآن کریم نسبت به پیروی از هوای نفس هشدار داده و هواپرستان را به شدت نکوهش کرده است:

{الَّذِينَ طَبِعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ} [محمد: 16]

(آنان کسانی اند که خداوند بر دل های شان مهر نهاده است، و از هواها و هوس های شان پیروی می کنند).

{وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ} [الأعراف: 176]

(لیکن او به زمین چسپید [اسیر دنیا شد] و از هوا و هوس خویش پیروی کرد. مثل او بسان سگ است که اگر بر او بتازی، زبان از دهان بیرون می آورد و اگر هم آن را به حال خود واگذار، زبان از دهان بیرون می آورد).

{أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ عَشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ} [الجنائیه: 23]

(هیچ دیده‌ای کسی - را که هوا و هوس خود را به خدایی خود گرفته است، و با وجود آگاهی [از حق و باطل] خدا او را گمراه ساخته است، و برگوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است؟! پس چه کسی - جز خدا می‌تواند او را راهنمایی کند؟ آیا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید؟).  
دانش‌آموز گفت:

همانا از سخنان شما بسیار آموختم، فکر می‌کردم هدایت مردم به طرف حق کار آسانی است؛ اما حالا دانستم که کاری بس دشوار است، و موانع زیادی در مسیر آن قرار دارد که بعضی - از جهل ناشی می‌شود و بعضی - هم از هوا پرستی. و لیکن چه بسا آسان‌ترین راه برای دعوتگران و هدایت‌کنندگان به سوی حق این باشد که از جاهلان آغاز کنند و حق را برای‌شان بیان نموده و دوستداشتنی بگردانند.

استاد گفت:

این کار زیبای است؛ ولی باید بدانی فرزندم که جاهلان هم دو گروه‌اند:

گروهی می‌دانند که نسبت به حق آگاهی‌های‌شان ناقص است و احساس می‌کنند که نیازمنداند تا کسی - دست ایشان را بگیرد و به سوی حق هدایت و رهنمایی کند که به این جهل و ناآگاهی، جهل بسیط (نادانی ساده) گفته می‌شود.

گروهی دیگر با آن که در باطل قرار دارند، خود را در گروه آگاهان از حق قرار می‌دهند و فکر می‌کنند که حق را با دلیل و برهان می‌شناسند. بر باطل خود متمسک‌اند و گمان می‌برند که بر حق آشکار چنگ زده‌اند. و ناآگاهی این گروه را (جهل مرکب) می‌گویند. و مشکل است که این گروه را به حق قانع‌گردانی و از باطل دورشان سازی.

حکیم و خردمند عرب گفته است: انسان‌ها چهار گروه‌اند:

انسانی که می‌داند، و می‌داند که می‌داند. او عالم است، پس پیرویش کن.  
 انسانی که می‌داند و نمی‌داند که می‌داند. او خواب است، پس بیدارش کن.  
 انسانی که نمی‌داند و می‌داند که نمی‌داند. او خواستار رهنمایی است پس  
 رهنمایی اش کن.

انسانی که نمی‌داند و نمی‌داند که نمی‌داند، گم گشته است پس از خود دورش  
 کن.<sup>1</sup>

حقیقت شگفت‌آور این است که اکثریت مردم از گروه دوم‌اند. کسانی که الله  
 متعال از ایشان سخن گفته است:

{وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ  
 الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ  
 السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ} [البقرة: 11-13]

(هنگامی که به ایشان گفته شود: در زمین فساد و تباهی نکنید. گویند: ما  
 اصلاح‌گرای بیش نیستیم. هان! ایشان بی‌گمان فسادکنندگان و تباهی‌پیشگاند و

### 1- شاعر دری زبان گفته است:

آن کس که بداند و بداند که بداند \*\* اسب شرف از گنبد  
 گردون بجهاند

آن کس که بداند و نداند که بداند \*\* بیدار کنیدش که  
 بسی خفته نماند

آن کس که نداند و بداند که نداند \*\* لنگان خرک خویش به  
 منزل برساند

آن کس که نداند و نداند که نداند \*\* در جهل مرکب  
 ابدالهر بماند

لیکن پی نئی برند. و هنگامی که بدانان گفته شود: ایمان بیاورید همان گونه که توده مردم ایمان آورده‌اند، گویند: آیا همانند پی‌خردان ایمان بیاوریم؟ هان! ایشان پی‌خرداند و لیکن نمی‌دانند).

{فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ} [الأعراف:30]

(گروهی که [الله متعال] هدایت‌شان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده‌اند، چرا که به جای الله شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشان را راه‌یافته پنداشته‌اند).

{قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا} [الكهف:103-104]

(ای پیغمبر! به کافران] بگو: آیا شما را از زیان‌کارترین مردم آگاه سازم؟ آنان کسانی‌اند که تلاش و تکاپوی‌شان در زندگی دنیا هدر می‌رود و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند).

باتأسف که در دنیای امروز، بسیاری از همین گروه‌ها به عنوان اندیشمند و ادیب و پژوهشگر و هنرمند شمرده می‌شوند!  
شاگرد گفت:

زمانی که مانند ایشان از حق دور باشند، پس چه کسی - به حق نزدیک است؟ و راه دستیابی به حق کدام است؟!  
استاد گفت:

همانا اولین قدم در این مسیر، این است که انسان ارزش و منزلت خود را در هستی درک کند. خود را مانند چهارپایان در معرض هجوم غفلت‌ها و

شهوتهای که افسارش را به هرطرف می کشاند رها نسازد، که نه به هدایت دست می یابد و نه هم رهیاب می شود.

همچنان نسبت به نفس خویش مبالغه و زیاده روی نکند. طوری که نفس خویش را بالاتر از آن چه که هست بداند و گمان برد از پروردگاری بی نیاز است که او را نیکو آفریده و نعمت های آشکار و پنهان خویش را بر او گسترانیده و هرآن چه را که در زمین و آسمان است برایش مسخر گردانیده است.

همانا بر انسان است که از یک طرف غفلت و پیروی از شهوات و خواهشات نفس را ترک کند و بداند که اینها از آن حیوانات است، و از جانب دیگر لازم است که غرور و تکبر و خودپسندی را کنار بگذارد.

بر او است که بداند - قبل از هر چیز - او مخلوق است؛ مخلوقی گرامی نزد پروردگاری که به ید خود او را آفریده و از روح خود در وی دمیده است، و هستی را مسخرش کرده و او را خلیفه زمین گردانیده است.

هرگاه انسان قدر و منزلت نفسش را دانست و او را به جستجو و طلب و تلاش در مسیر حق سوق داد این است نقطه آغاز کار بلکه شاهراه هدایت. دانش آموز گفت:

بعضی - از مردم را می بینیم که خواستار حق اند و تلاش می کنند تا به حق رهیاب شوند ولی به آن نمی رسند، راز و سر آن چیست؟ استاد گفت:

این راز بر می گردد به چند نکته:

1- ایشان در مقامی که اعتماد در آن، جز بر یقین و باور استوار فایده ای ندارد، بر گمان خود اعتماد می کنند، مانند باورداشتن بر اصول کلی که در کنار آن،

جایز نیست بر گمان تکیه کرد، چه رسد به این که با شک و توهم و فرضیه‌تراشی بدون دلیل با آن تعامل نمود؛ مانند کسانی که الله متعال از ایشان خبر داده است:

{وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا} [یونس: 36]

(بیشتر مشرکان جز از شک و گمان پیروی نمی‌کنند. همانا شک و گمان اصلاً انسان را از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌سازد).

{مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ} [النساء: 157]

(و آگاهی بدان ندارند و تنها از سرگمان سخن می‌گویند).

2- یا ایشان در مقامی که نباید غیر از عقل و دلیل و برهان قاطع و معیارهای علمی داوری و حکم کند، فیصله و داوری را به دست انگیزه‌های عاطفی و هوا و هوس‌های نفسانی می‌سپارند. همانا بسیاری از نویسندگان و ادیبان و اندیشمندان، آراء و نظریات‌شان پیرامون وجود و زندگی و هستی در واقع ترجمه‌ای از گره‌های نفسی - و رغبت خواهش‌های پنهان قلبی‌شان است. چه بسا این آراء و نظریات تصویر روشنی از افکار و اندیشه‌های باشد که ناشی از وضعیت خانواده و جامعه‌شان است؛ حالا این اندیشه‌ها چه مثبت باشد و چه منفی در حقیقت ایشان از آن متاثر شدند، ولی گمان می‌برند که خود صاحب اندیشه و نظر و اثرگذارند در حالی که اثرپذیراند و از همین رهگذر است که قرآن کریم می‌فرماید:

{وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ} [الأنعام: 119]

(بسیاری از مردم، با هواها و هوس‌های خود، بدون آگاهی سرگشته و گمراه می‌سازند).

{بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ} [الروم: 29]

(بلکه ستمگران از هوا و هوس خود بدون علم و آگاهی پیروی می‌کنند. چه کسی می‌تواند کسانی را که خدا آنان را گمراه کرده باشد هدایت کند؟).



{فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ} [ص:26]

(پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد).

همانا پیروی از گمان در مقام یقین، و دنباله‌روی از هوای نفس در مقام دلیل و برهان، بسیاری از مردم را گمراه کرده است در حالی که می‌پندارند در هدایت قرار دارند. به خصوص هنگامی که پندار و هوای نفس با هم جمع شده باشد، همان گونه که الله جل جلاله در باره بت‌پرستان فرموده است:

{إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيئُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ} [النجم:23]

(اینها فقط نام‌هایی است که شما و پدران‌تان [از پیش خود] بر آنها گذاشته‌اید. هرگز خداوند دلیل و حجتی [بر صحت آنها] نازل نکرده است. آنان جز از گمان‌های بی‌اساس و از هواهای نفس پیروی نمی‌کنند. در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است).

و آن چه مایه تأسف است همین است که اکثریت بشریت در همین ورطه گمان و هوس‌ها فرو افتاده‌اند و در گمراهی آشکاری سقوط کرده‌اند:

{وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ} [الأنعام:116]

(اگر از بیشتر مردم پیروی کنی، تو را از راه خدا دور می‌سازند. چرا که آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به دروغ و گراف سخن نمی‌گویند).

3- یا این که در مقامی بر عقل بشری اعتماد می‌کنند که فقط وحی الهی می‌تواند حرف اخیر را بزند، مانند معرفت اصل وجود و مبدأ و سرانجام انسان، و رسالتش در زندگی، و هدف و اسرار هستی و اصول عدالت و فضیلت و مانند

این امور که عقل نمی‌تواند فرمان قاطعی در مورد آنها صادر کند؛ زیرا اینها بلندتر از سوئیة درک و دایرة معرفت و مجال بحث و گفتگوی عقل‌اند. هر آن چه از اخبار و آگاهی برای عقل می‌رسد احتمال درست و نادرست را دارد و ادعاهای است که ممکن است قبول و یا هم رد گردد و نظریات و افکاری گسترده با احتمال خطاء و صواب و اندیشه‌های متناقض با اندیشه‌های مثل خود و یا قوی‌تر و یا هم ضعیف‌تر، و در هر حال غیرمعصوم به عقل می‌رسد.

این است حال کسانی که تلاش می‌کنند هستی را تفسیر نمایند و یا فلسفة فراگیر برای زندگی و تاریخ وضع کنند و یا برای بشر - طوری برنامه‌ریزی کنند که گویا مخلوقی از مخلوقات‌شان می‌باشد که از او داناتر و تواناتراند، و چه دورانند از آن چه ادعا می‌کنند.

از ایشان کسانی‌اند که وجود پروردگار را انکار می‌کنند؛ ولی خود را برای بشریت خدا معرفی می‌نمایند، بر سرنوشت و تاریخ‌شان با تفسیر و تأویل حکم می‌رانند و آن چه می‌خواهند عملاً برای‌شان می‌بُزند و می‌دوزند.

4- یا این که ایشان هنوز از عبودیت فکری و دنباله‌روی عقلی آزاد نشده‌اند و پیوسته سخنانی از آن فیلسوف مشهور و یا آن ادیب بزرگ و مصلح را تقدیس می‌کنند. ایشان در واقع تکیه به عقل‌های خود و آن چه از حق برای‌شان آشکار شده نمی‌کنند، بلکه در حقیقت ایشان بردگان تقلیدگر دیگران‌اند، نه پژوهندگان آزاده.

بسیاری از فرهنگیان ما از همین صنف و گروه‌اند، همانا زرق و برق این بت بزرگی که تمدن مادی اروپا آن را تراشیده است ایشان را مبهوت و حیران خود کرده و در مقابلش به سجده افتاده‌اند و بر پیشوایی‌اش ذلیلانه گردن نهاده‌اند و کرنش کرده‌اند. ایشان هنگامی که از غرب و تمدن غربی و فیلسوفان غرب می‌خوانند، با

عقل شگفت‌زده و مفتون خویش مطالعه می‌کنند؛ هنگامی که به سرزمین غرب می‌روند با چشم عاشق و شیدا بدان می‌نگرند. ایشان خود را در موقفی قرار داده‌اند که نمی‌توانند، آن حقی را که در باطل آمیخته خالص گردانند و یا باطلی را که لباس حق پوشیده دور افکنند.

همانا موقف این بیچارگان در حد موقف شاگردان و دانش‌آموزان هم نیست؛ زیرا بسیاری از دانش‌آموزان را می‌شناسیم که باشجاعت و آزادگی بااستادان خود به مناقشه و بحث می‌پردازند، از ایشان قبول و یا هم رد می‌کنند. بنابراین آیا می‌شود موقف این گروه را غیر از بردگی فکری، چیز دیگری وصف کرد؟! بردگانی که شخصیت‌شان در خواسته‌های اربابان‌شان ذوب شده است به گونه‌ای که باگوش آنان می‌شنوند و باچشم آنان می‌بینند و باعقل‌شان می‌اندیشند، البته اگر عقلی داشته باشند!.

زرق و برق تمدن پیروزمند، چشم‌های‌شان را خیره می‌کند، و پژواک نام‌های پر طم‌تراق در گوش‌های‌شان طنین می‌اندازد؛ و بعد از آن نمی‌توانند به جز این که در برابر آن کرنش کنند و پا در رکاب ذلت بگذارند کار دیگری انجام دهند.

همانا افراد بسیاری از سرآمدهای اندیشه که در تاریخ اسلامی به عنوان فلاسفه معروف شده‌اند هنگام ترجمه فلسفه یونانی نفس خود را در این ورطه انداخته‌اند. این دست‌آورد فکری بزرگ و نام‌های پُر زرق و برق، ایشان را شگفت‌زده کرده و به تقدیس هر اندیشه از این فلسفه برآمدند؛ در حالی که بسیاری از حقایق این فلسفه باطل در آمیخته بود، دل‌باختگی و شگفت‌زدگی بی‌حد و مرز‌شان در برابر این میراث فرهنگی برای‌شان اجازه و مجال تفکر و اندیشه مستقل و بی‌طرفانه را نداد تا در آن چه نزد خودشان هست اعتماد کنند و باقی اندیشه‌ها را سره و ناسره کرده برگزینند، موازنه نموده ترجیح دهند، صواب و

خطاها را روشن نموده سپس برگردند و ترک کنند. اما ایشان آن چه را که با گمان می‌توان قبول کرد، با آنچه که با یقین پذیرفتنی است در آمیختند و چیزهای را با عقل سنجش کردند که سزاوار آن نیست و پنداشتند که آن چه در باب ریاضیات و امور طبیعی به نتیجه قطعی و یقینی منتهی می‌شود به ناچار باید در الهیات و قضایای ماوراء الطبیعه نیز همان گونه باشد.

نتیجه همان شد که بسیاری از آیان قرآن کریم را تأویل کردند تا با فلسفه ارسطو موافق افتد و خداوند را علت اول و یا محرک اول بنامند، و یا این که با نظریات ستاره‌شناسان یونانی تطابق کند که گمان کرده‌اند افلاک علوی اجسام سختی‌اند که قابل حریق نبوده و یا این که قابل به هم پیوستن نیستند.

وای به حال این فیلسوفان! بسیاری از این اندیشه‌ها که مقدس‌شان شمردند و به خاطر آن قرآن را تأویل کردند در لیست خرافات و افسانه‌های گذشتگان در آمده است. نه زمین به آن شکلی بوده که تصور کردند نه هم آسمان‌ها بدان گونه که ایشان فهمیدند و نه هم هستی مرکب از چهار عنصر - آب، خاک، هوا، و آتش بوده است چنان چه گمان بردند بلکه یقین داشتند!

همانا شاگردان مکاتب ابتدایی، امروزه در رابطه به هستی و کائنات و زندگی از آن چه ارسطو و افلاطون می‌دانستند، بیشتر می‌دانند!

شاگرد گفت:

پس برای انسانی که دوست دارد به سوی حق رهنمون شود لازم است چه کاری در پیش گیرد؟  
استاد گفت:

این مطلب از آن چه از عوارض و آفات گفتم روشن می‌شود. منظورم این است که انسان باید از این اندیشه‌های گمراه‌کننده که از راه مستقیم منحرف می‌کند و از حق دور می‌نمایند برحذر باشد.

باید گمانه‌ها و اوهام را از اندیشه‌ی خویش دور افگند، کشش‌های نفسی - و هوا و هوس‌ها را طرد کند، از پیروی کورکورانه و تعصب به اندیشه‌های که صحت آن اثبات نشده است خود را آزاد کند. به آن پیمانه از تواضع و فروتنی چنگ بزند که از غرور و خودپسندی رهایش سازد و حدود آن چه که در توان عقل و اندیشه‌اش و یا فوق توان فکری و عقلی‌اش می‌باشد، بشناسد.

قبل از این همه، انسان باید از صدق و راستی نیت و اخلاص خویش در طلب حق و ترجیح آن بر هوای نفس و تقلید مردم مطمئن شود، و خود را از قرارگرفتن تحت تأثیر رأی اکثریت و عوام‌زدگی به کنار کشد.

در این مورد الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

{قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثِّيَ وَفِرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا} [سبأ: 46]

(بگو: من شما را تنها يك نصیحت می‌کنم، و آن این است که: خالصانه برای خدا، دو نفر دو نفر، و یا يك نفر يك نفر، برخیزید سپس ببندیشید).

- از دلایل اخلاص در طلب حق این است که انسان زیر نفوذ کس و چیزی دیگر نباشد؛ مخلص کسی - است که حق را از هر جهت که می‌آید و به دست هر انسانی که آشکار می‌شود، می‌پذیرد و قبول می‌کند. اما کسی - که زیر نفوذ دیگران قرار دارد، حق را قبول نمی‌کند مگر از همان جهت که هوای آن را دارد و با مزاجش برابر است. و این همان اخلاقی است که الله متعال به خاطر آن یهودیان را که به رسالت محمد صلی الله علیه و سلم کافر شدند نکوهش کرده است؛ در حالی

که پیش از بعثت، منتظر این پیامبر بودند و با آمدنش امید فتح و پیروزی بر شرک و بت‌پرستی را داشتند.

{وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ. بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} [البقرة: 89-91]

(و هنگامی که از طرف خداوند کتابی [قرآن کریم] به آنان رسید که تصدیق‌کننده چیزهایی بود که با خود [از تورات] داشتند، و [از روی تورات] آن را شناختند و [به صدق محتوایش] پی بردند، ولی [به سبب حسادت و عناد] بدان کفر ورزیدند [درحالی که] قبلاً [با آمدن آخرین پیامبر] امید فتح و پیروزی بر کافران را داشتند. پس لعنت خداوند بر کافران باد. خویشتر را به بدترین چیزها فروختند و به ناروا نسبت به آن چه فرستاده بودیم کفر ورزیدند و کفرشان تنها به خاطر دشمنی [با دیگران و انتقام از مؤمنان] و ناخوشنودی از این که خداوند [وحي خویش را] از روی فضل و مرحمتش بر هر که بخواهد از بندگانش نازل می‌کند بود. لذا خشم خدا یکی پس از دیگری آنان را فرا گرفت. برای کفار عذاب خوارکننده و دردناکی است. هنگامی که به آنان گفته شود: به آن چه خداوند فرو فرستاده است [قرآن] ایمان بیاورید، می‌گویند: ما به چیزی ایمان می‌آوریم که بر خود ما نازل شده باشد، و به غیر آن کفر می‌ورزند و حال آن که حق بوده و تصدیق‌کننده چیزی است که با خود دارند. بگو: اگر مؤمنید [و به تورات ایمان دارید] پس چرا پیامبران خدا را پیش از این می‌کشتید؟).

-از دیگر دلایل اخلاص در طلب حق این است که انسان آن را بپذیرد هرچند علیه او باشد و نتیجه‌اش مبتلا شدن به برخی از امور همچون ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها و... باشد.

کسانی هستند که حق را خواسته و قبول کردند؛ اما زمانی که دانستند در زندگی و مال و مقام‌شان مشکل ایجاد می‌شود، از حق روگردان شدند. و از روشن‌ترین مثال‌ها در این باب «هرقل» امپراتور روم است. کسی که رسول الله صلی الله علیه و سلم برایش نامه فرستادند تا مسلمان شود و سالم بماند و خیر و هدایت را برای خود و قومش فراچنگ آورد. او بعد از دریافت نامه رسول الله صلی الله علیه و سلم، ابو سفیان رضی الله عنه را که در آن زمان مشرک و دشمن رسول الله صلی الله علیه و سلم بود با جمعی از مردان قریش فراخواند و با ایشان پرسش‌های دقیقی پیرامون زندگی و شخصیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و دعوت و دوستان و دشمنان‌شان مطرح کرد، و پاسخ‌های ابوسفیان او را کاملاً مطمئن ساخت که پیامبر راستینی که برای هدایت بشریت انتظارش را داشتند همین است. اما وقتی دید کاهنان بر او یورش آوردند، محبت سلطنت و مقام بر معرفت حق چیره شد و جاه و مقام خویش را بر قبول حق ترجیح داد. این چنین قرآن کریم برای ما از بنی اسرائیل سخن می‌گوید که ایشان حق را نمی‌پذیرند مگر این که با هوا و هوس‌ها و آرزوهای‌شان برابر افتند:

{أَفَلَمْآ جَاءَكُم رَسُوْلٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ اَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِقْنَا كَدْبَكُمْ وَفَرِقْنَا تَقْتُلُوْنَ}

[البقرة: 87]

(آیا [جز این است که] هر زمان پیغمبری برخلاف میل و آرزوی نفس شما چیزی را آورد، خود را بزرگ‌تر از آن دانستید که از او پیروی کنید، بلکه عده‌ای را تکذیب و عده‌ای را هم کشتید).

الله متعال در رابطه با جمعی از منافقان می‌فرماید:

{وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرُّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ. وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ. وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ. أَلِئِنْ قُلُوهُمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ أَلَّا يَكُونَ لَهُمُ الظَّالِمُونَ} [النور: 47-50]

(و می‌گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان [از احکام شریعت] روی‌گردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا در میان‌شان داوری کند، بعضی — از آنان روی‌گردان می‌گردند. ولی اگر حق به جانب باشند با نهایت تسلیم به سوی آن می‌آیند. آیا در دل‌های‌شان بیماری [کفر] است؟ یا [در حقایق قرآن] شک و تردید دارند؟ یا می‌ترسند خدا و پیغمبرش بر آنان ستم کنند؟ بلکه خودشان ستمگراند).

شاگرد برای استادش گفت:

اگر حق را شناختیم و هدایت از گمراهی برای ما روشن شد، آیا همین کافی است برای ما که اهل حق باشیم؟ چنان چه سقراط گفته است: «فضیلت همان معرفت است».

آموزگار مربی گفت:

نه پسریم، همانا معرفت از حق باید از روی بصیرت باشد و این هم کفایت نمی‌کند مگر این که ریشه‌های آن در نهادت راسخ شده و ثمرات ذیل را دربر داشته باشد:

1- این که حق را بپذیری و از آن متابعت کنی؛ زیرا بسیاری از مردم حق را شناختند، ولی به سبب هوا و هوس و یا کبر و غرور، حسد و تعصب کور بر آن گردن نهادند. چنان چه الله متعال در رابطه با پیشوایان یهود می‌فرماید:



{وَأَنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ} [البقرة: 146]  
 (و برخی از آنان بی گمان حق را پنهان می دارند، در حالی که می دانند).  
 و پیامبر صلی الله علیه وسلم در مناجات خویش فرموده اند:  
 «اللهم أرني الحق حقاً وارزقني اتباعه».<sup>1</sup>

«ای بار خدایا! حق را آن گونه که هست برایم نمایان کن و پیروی از آن را نصیب بگردان».

2- این که به حق افتخار کنی و بر نصرتش آستین همت بالا زنی.

{فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ} [النمل: 79]

(پس بر خدا توکل کن همانا تو قطعاً بر حق آشکار هستی).

3- این که به سوی حق فرا بخوانی و دعوت کنی و برای افزایش سربازان حق و ثبات و استواری شان کار کنی و از همین رهگذر است که الله متعال مؤمنان نجات یافته از خسران را این گونه وصف می کند:

1- حدیث فوق را امام ابن کثیر در تفسیر خود به این عبارت آورده است: «وفي الدعاء المأثور: اللهم، أرنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه، وأرنا الباطل باطلاً ووقفنا لاجتنابه، ولا تجعله ملتبساً علينا فنضل، واجعلنا للمتقين إماماً»

(در دعای مأثور آمده است: بار الها! حق را آن گونه که هست برای ما نمایان کن و پیروی از آن را نصیب ما بگردان، باطل را آن گونه که هست برای ما نمایان کن و ما را توفیق ده تا از آن دوری کنیم، و حق و باطل را بر ما پوشیده مدار تا گمراه شویم، و ما را پیشوای متقیان قرار ده».

{وَالْعَصْرَ۔ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ۔ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ} [العصر: 1-3]

(سوگند به زمان! انسان‌ها همه زیانمنداند. مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته می‌کنند، و همدیگر را به تمسک به حق سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبایی توصیه می‌نمایند).

4- این که در راه حق ثابت‌قدم بمانی و هر نوع آزار و اذیت و مشکل و ضرر را به خاطر آن تحمل کنی که مسیر حق با خارها فرش و مملو از ناگواری‌ها و رهنان است.

و این سنت و روش غیر قابل تغییر الهی در هستی می‌باشد، و به همین سبب در آیات فراوانی پیامبرش را به صبر و پای‌مردی سفارش می‌کند:

{فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُؤْقِنُونَ} [الروم: 60]

(پس شکیبایی داشته باش. وعده خدا به طور مسلم حق است. هرگز نباید کسانی که ایمان ندارند، مایه خشم و ناراحتی تو گردند).

{فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ} [الأحقاف: 35]

(پس شکیبایی کن، آن گونه که پیغمبران اولوالعزم شکیبایی کرده‌اند).

{وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ} [یونس: 109]

(از آن چه بر تو وحی می‌شود پیروی کن و شکیبیا باش تا خداوند [میان تو و دیگران] داوری می‌کند. او بهترین داوران است).

{لَتَلْبَثُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَدَىٰ كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ} [آل عمران: 186]

(به طور مسلم از لحاظ مال و جان خود مورد آزمایش قرار می‌گیرید و حتماً از کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب داده شده است، و از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اذیت و آزار فراوانی می‌بینید و اگر صبر و بردباری و پرهیزگاری کنید، این اموری است که باید بر انجام آنها عزم را جزم کرد و در اجرای آنها کوشید).  
دانش‌آموز گفت:

سوگند به الله که این بسیار کار سنگین است!.

استاد گفت:

پادشاه آن هم نزد الله در دنیا و آخرت بزرگ است.

دانش‌آموز گفت:

به چه پاداشی در این دنیا به دست خواهد آمد در حالی که پیوسته درگیر باطل است، باطلی که همیشه تا دندان مسلح است و دارای مال و سرمایه و افراد فراوان؟  
استاد گفت:

همانا الله قدرت روزگار را در میان مردم دست به دست می‌کند، تا اهل حق را تربیه و از دیگران متمایز سازد، و قلب‌های‌شان را امتحان و سره و خالص گرداند. چنان چه الله متعال مؤمنان را بعد از غزوة احد که هفتاد تن شهید دادند، مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

{إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ} {آل عمران: 140-141}

(اگر به شما [در جنگ احد] جراحتی رسیده است [نگران و پریشان نشوید] به آن جمعیت نیز [در جنگ بدر] جراحتی همانند آن رسیده است، و ما

این روزها را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم تا ثابت‌قدمان بر ایمان را جدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی برگزید و افتخار شهادت نصیب‌شان گرداند. و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد. و تا این که خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد).

{مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ}

[آل عمران: 179]

[ای مؤمنان! سنت] خدا بر این نبوده است که مؤمنان را به همان صورتی که شما هستید [و مؤمن با منافق آمیخته یکدیگر شده است] به حال خود واگذارد. بلکه خداوند [با محک سختی‌ها و دشواری‌ها، منافق] ناپاک را از [مؤمن] پاک جدا می‌سازد).

ولی آینده همیشه از اهل حق می‌باشد، به شرط این که در استفاده از اسباب، سنن الهی را مراعات کنند؛ همانا الله زندگی اول و آخر را بر حق بنا کرده است. و در این زندگی بر خود لازم گرفته است که حق را ثابت و استوار نگهدارد و باطل را نابود سازد.

هر کس در تاریخ اندیشه کند، پایان داستان مبارزه میان حق و باطل را به نفع حق می‌بیند هر چند زمان طولانی شده باشد. داستان موسی علیه‌السلام و فرعون روشن‌ترین مثال در این زمینه است:

{ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ. فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ. قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ. قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ. وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَأَنْتَوْنِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ. فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُّلقُونَ. فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ

مُوسَى مَا جِئْتُ بِهِ السِّحْرَ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ. وَجُحِيَ اللَّهُ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ { [یونس: 75-82]

(سپس بعد از آنان، موسی و هارون را برانگیختیم و همراه با آیات و معجزات خود به پیش فرعون و درباریانش فرستادیم. ولی تکبر کردند و قوم گناهکاری شدند. هنگامی که حق از سوی ما برای آنان روشن و جلوه‌گر شد، گفتند: واقعاً این جادوی آشکاری است. موسی گفت: آیا به حق که به سوی شما آمده است، سحر می‌گویید؟ آیا این [معجزات] جادو است؟ به هر حال جادوگران پیروز نمی‌شوند. گفتند: [ای موسی!] آیا به پیش ما آمده‌ای تا ما را از چیزهایی منصرف گردانی که پدران و نیاکان خود را بر آن دیده و یافته‌ایم، و می‌خواهید بزرگی در زمین برای شما دو نفر باشد؟ ما به هیچ وجه به شما ایمان نمی‌آوریم. فرعون گفت: همه جادوگران ماهر و زبردست را به پیش من بیاورید. هنگامی که جادوگران گرد آمدند، موسی بدیشان گفت: آن چه می‌توانید بیندازید و بیفکنید. هنگامی که [ریسمان‌ها و عصاهای خود را] انداختند، موسی گفت: آن چه ارائه دادید واقعاً جادو است. قطعاً خداوند آن را پوچ و نابود خواهد کرد. خداوند کار تبهکاران را شایسته و سودمند نمی‌گرداند. خداوند با سخنان خود حق را پایدار و ماندگار می‌گرداند، هرچند که گناهکاران و بزهکاران نپسندند).

همانا جادوگران ریسمان‌ها و چوب دست‌های خویش را افکندند و تمام مکر خویش را به کار گرفتند و باطل خویش را زینت دادند، مردم را چشم‌بندی کردند و ایشان را به هراس افکندند و جادوی بزرگی از خود نشان دادند و حتی موسی علیه‌السلام در خویش احساس هراس کرد. ولی نتیجه چه شد؟! نتیجه همان شد که قرآن کریم به ما قصه کرده است:

{ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ. فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. فَغَلَبُوا هَنَالِكَ وَاتَّقَبُوا صَاغِرِينَ. وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ. قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ } [الأعراف: 117-122]

(به موسی و حی کردیم که عصای خود را بینداز. ناگهان [به صورت اژدهایی درآمد و] به سرعت آن چه را به هم می‌بافتند بلعید. پس حق ثابت و ظاهر گردید و آن چه آنان می‌کردند باطل شد. در آنجا شکست خوردند و خوار و رسوا برگشتند. و جادوگران به سجده افتادند. گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. پروردگار موسی و هارون).

و آیا الله متعال فرشتگان خویش را در معركة بدر به غیر از نصرت و یاری حق و در هم کوبیدن باطل فرستاد؟! به این آیات گوش بده:

{ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ. وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ } [الأفال: 5-8]

(همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات به حق بیرون فرستاد، در حالی که جمعی از مؤمنان ناخوشنود بودند. با تو درباره حق مجادله می‌کنند، پس از آن که روشن شده است؛ انگار که به سوی مرگ رانده می‌شوند و می‌نگرند. آن‌گاه را که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده داد. شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوت چندانی برخوردار نیست [که کاروان قریش بود] ولی خدا می‌خواست حق را با سخنان خود ظاهر و استوار

گرداند و کافران را ریشه کن کند. تا بدین وسیله حق را پابرجا و باطل را تباه گرداند، هرچند که جنایت کاران نپسندند).

برای اهل حق همین جایگاه و مقام در دنیا کفایت می کند که در نصرت و پیروی از حق احساس عزت و اطمینان کند. عبدالله ابن زبیر رضی الله عنهما فرموده است: «به خدا سوگند اهل باطل عزیز نمی شود هرچند مهتاب از گریانش سر برکشد و اهل حق هرگز ذلیل و خوار نمی شود اگر چه همه اهل زمین علیه او یک دست شوند».

این در دنیا؛ اما در آخرت، الله متعال میان بندگان خویش، بر اساس حق داوری می کند و پاداش هر کس را برابر آن چه انجام داده است به کمال و تمام می پردازد:

{وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. وَوُضِعَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ} [الزمر: 69-70]

(و زمین نور پروردگارش روشن می شود، و کتاب گذاشته می شود و پیغمبران و گواهان آورده می شوند، و راست و درست میان مردم داوری می گردد، و اصلاً بدیشان ستم نمی شود. و به تمام و کمال سزا و جزای هر کاری را که انسان کرده است به او داده می شود، و خدا بهتر می داند که آنان چه کارهایی را می کرده اند).

در این هنگام است که هم مؤمنان و هم باطل گرایان، همزمان اعتراف می کنند که پاداش خویش را به حق دریافت نمودند، و مؤمنان حَقِّجُو وقتی وارد بهشت می شوند و در جایگاه خویش آرام می گیرند می گویند:

{الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلًا رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَوَدُّوا أَنْ تَلْكُمُ الْجَنَّةُ أَوْ رِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ} [الأعراف: 43]

(خدایی را سپاسگزاریم که ما را بدین [نعمت جاویدان] رهنمود فرمود و اگر خدا [به فضل و کرم خود] رهنمودمان نمی نمود، هدایت فراچنگ نمی آوردیم. واقعاً پیغمبران پروردگارمان حق آوردند. ندا داده می شود که: این بهشت شماست، آن را به خاطر اعمالی که انجام داده اید به ارث برده اید).

اما اهل شرک که خدایان متعددی اختیار کرده و پنداشته بودند که روز قیامت شفاعتشان را می کنند، در اینجا گمراهی شان آشکار می شود و برای شان دوست دلسوز و شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته گردد نیست. بلکه در آنجا الله متعال است که به حق داور و فیصله می کند، قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

{وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ. وَتَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ} [القصص: 74-75]

(روزی [را خاطر نشان ساز که] خدا ایشان را صدا می کند و می گوید: شریکانی که برای من گمان می بردید کجایند؟! از هر امتی گواهی بیرون می کشیم و می گویم: دلیل خود را بیاورید. پس آنان خواهند دانست که حق با خداست، و چیزهایی که به هم می بافتند از ایشان گم و ناپدید گشته است).

آنگاه است که عده ای ثمرات شیرین پیروی از حق، و گروهی طعم تلخ فرورفتن در باطل را می چشند؛ و همه به این یقین می رسند که پیروی از حق در دنیا و آخرت مفید و هم زمان حامل نفع فراوان برای فرد و جامعه است؛ اما باطل اهل خود را در دنیا و آخرت با زیان و خسران مواجه می گرداند:

{الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ



بَالَهُمْ. ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ { [محمد: 3-1]

کسانی که کافر می‌گردند و مردمان را از راه خدا باز می‌دارند، خدا همه کارهای [نیک] ایشان را باطل می‌نماید. و اما کسانی که ایمان بیاورند و کارهای نیک و شایسته بکنند، و چیزی را باور دارند که بر محمد نازل شده است - و آن هم حق است و از سوی پروردگارشان آمده است - خداوند گناهان‌شان را می‌بخشاید و بدی‌های‌شان را نادیده می‌گیرد، و حال و وضع‌شان را خوب می‌سازد. این بدان خاطر است که کافران از باطل پیروی می‌کنند و مؤمنان از حقی پیروی می‌کنند که از سوی پروردگارشان آمده است. این گونه خدا برای مردم مثال‌هایی [حسنات یا سیئات] ایشان را بیان می‌دارد).

دانش‌آموز برای استادش گفت:

همانا یادآور شدید که حق از اساسات و ستون‌های ثبات و بقا است و باطل در سرشت خود نابودشدنی و فناپذیر است؛ اما در واقع ما می‌بینیم که باطل مدت‌های طولانی است که پیوسته باقی است، بر دنیا چیره و مسلط است، استمرار دارد و می‌بینیم که در حقیقت حق ضعیف می‌شود، مغلوب، کوچک و مخفی می‌گردد!

استاد می‌گوید:

همانا باطل زمانی سر می‌کشد و ظهور می‌کند که حق در غفلت است؛ اما دوام پیدا نمی‌کند و مدت طولانی استمرار نمی‌یابد. به ناچار باید ناسره بودن و بی‌مایگی باطل آشکار شود و حق آن را هدف قرار داده و متلاشی و نابودش کند، همان گونه که نور صبح ظلمت شب را از میان بر می‌دارد؛ چنان چه الله متعال می‌فرماید:

{قُلْ إِنَّ رَبِّي يَفْزِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْغُيُوبِ. قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ وَمَا يُعِيدُ} {سبأ: 48-49}

(بگو: پروردگار من حق را آشکارا بیان می‌دارد [او] دانای نهانی‌ها و کاملاً آگاه از پنهانی‌ها است. بگو: حق به میان آمد و باطل نه کار تازه‌ای را می‌تواند انجام دهد، و نه کار گذشته‌ای را می‌تواند از سر گیرد).

همانا باطل مانند اسفنج‌های میان تهی و باد کرده است. و یا مانند کف‌های روی آب که برای زمان اندکی بلند می‌رود و سپس به زودی متلاشی و نابود می‌شود و غیر از آب خالص و سرچشمه اصلی چیزی باقی نمی‌ماند. این مثالی است که قرآن بدان پرداخته است:

{أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَبْطٰلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَّامَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ} {الرعد: 17}

(خداوند از آسمان، آب فرو می‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هر يك به اندازه گنجایش خود [از آب آن] در خود می‌گجاندند، و روی این سیلاب‌ها، کف‌های زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد، همچنین است آن چه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه زینت‌آلات روی آتش ذوب می‌نمایند، کف‌هایی همانند کف‌های آب بر می‌آورد، - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند- اما کف‌ها، دور انداخته می‌شود، ولی آن چه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثالی می‌زند).

این از روش‌های ماندگار الهی در زمین است که حق باید باطل را به زیر کشد و نابودش کند و این حقیقت را قرآن کریم در سوره‌های فراوانی مورد تأکید قرار داده است که بعضی از این آیات را مورد تأمل و اندیشه قرار می‌دهیم:

{وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُجِئُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ} [الشوری: 24]

خداوند با سخنان خود باطل را از میان بر می‌دارد و حق را پلر جا می‌دارد. مسلماً او بسیار آگاه از همه چیزهایی است که در درون سینه‌ها است).

{بَلْ تُضِلُّ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيُدْمَعُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ...} [الأنبياء: 18]

(بلکه حق را به جان باطل می‌اندازیم، و حق مغز سر باطل را از هم متلاشی می‌کند و باطل هرچه زودتر محو و نابود می‌شود).

روز فتح مکه پیامبر صلی الله علیه وسلم نیزه‌ای را در دست گرفته و بر بت‌ها و خداگونه‌های فرود می‌آوردند که سال‌ها به جای خدای یگانه پرستش شده بودند و این آیه را تلاوت می‌کردند:

{وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا} [الإسراء: 81]

(و بگو: حق فرا رسیده است و باطل از میان رفته و نابود گشته است. اصولاً باطل همیشه از میان رفتنی و نابود شدنی است).

دانش‌آموز گفت:

نظر شما پیرامون تمدن غرب، که امروزه بر جهان مسلط است چیست، آیا حق است یا باطل؟

استاد گفت:

همانا این تمدن با آن که از حق بی‌بهره نیست، در خود باطل فراوانی را همراه دارد؛ از نشانه‌های بطلان این تمدن، زیاده‌روی و تجاوز بر میانه‌روی در تمام امور است:

زیاده‌روی‌اش در لذت‌جویی‌های مادی و بدنی در برابر نیازهای معنوی و روحی، زیاده‌روی در تقدس عقل در برابر وحی آسمانی، حرص و آزمندی بر دنیا در برابر آخرت، توجه افراطی به زن در برابر مرد، آزادی‌بخشیدن به فرد در برابر جامعه، برتری‌بخشیدن به منفعت در برابر اخلاق، و توجه به قومیت در برابر انسانیت.

و قبل از همه و مهم‌تر از هر چیز، به فراموشی سپردن الله متعال که خود سبب شده این تمدن خودش را از یاد برد و چه راست فرموده است الله متعال:

{وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ} [الحشر: 19]

(و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد! آنان بیرون روندگان [از حدود شرایع الهی] و خارج شوندگان [از دایرة ایمان] اند).

دانش‌آموز گفت:

ولی انسان در غرب اتم را شگافته، فضا را فتح و طبیعت را تسخیر نموده و بسیاری از ناشناخته‌های طبیعت را کشف کرده است. آیا این پشرفت علمی را نمی‌توان رسیدن به حق تلقی کرد؟

استاد گفت:

فرزندم! درست است که انسان غربی چیزهای زیادی را کشف کرده است؛ اما با این همه، راز وجود خویش را کشف نکرده است، طبیعت را رام خویش ساخته، ولی هوا و هوس‌های خویش را توانسته است رام کند؛ اتم را شکسته، ولی از شکستن بت‌های فکری و روحی خویش ناتوان مانده است. چه زیبا است سخن آن فیلسوف هندی که به یک تن از اندیشمندان غربی می‌گوید: «مسالماً شما

بسیار زیبا توانسته‌اید که مانند پرنده در آسمان پرواز کنید و مانند ماهی‌ها در عمق دریا شناور شوید؛ اما نتوانسته‌اید به زیبایی یک انسان در روی زمین راه بروید!».

جوان با تعجب گفت:

اگر غرب این چنین غرق در باطل باشد، پس چگونه است که جهان را رهبری می‌کند و جلودار قافله بشری شده و کاروان تمدن را هرطرف که بخواهد سوق می‌دهد، آتش جنگ را روشن می‌کند و خاموش می‌نماید، جهان در گرو اشارات و زیرفرمان هوس‌های اوست؛ آیا باطل سزاوار آن نیست که متلاشی شود و از صحنه عقب‌نشینی کند؟ آیا باطل را به خاطر آن باطل نمانده‌اند که می‌رود و متلاشی می‌شود، پس چرا غرب قرن‌هاست که حاکم و چیره است؟! استاد گفت:

فرزندم! برایت گفتم که همانا قیام و گردن‌فرازی باطل از غفلت زدگی حق است، اگر باطل گاهی سر می‌کشد بدان خاطر است که چیزی از حق را می‌رباید و در زیر چتر آن قد علم می‌کند.

آیا ندیده‌ای که کار دزدان تا زمانی رونق دارد که نور کم‌سویی از حق را با خود دارند و فقط با آن تعامل می‌کنند، مانند احترام به سوگندی که در میان خود دارند، و پنهان کردن رازی که یکدیگر را بدان توصیه کردند، و تقسیم‌عادلانه آن چه سرقت نمودند و تعاون و همکاری با کسی که از ایشان به دردسر افتاده و امثال اینها.

اگر همین نور اندکی از حق را که در اختیار دارند، از دست بدهند، حتماً رازشان برملا و جمعشان متلاشی می‌شود و دست عدالت بر ایشان چیره می‌گردد و به زنجیرشان می‌کشد و در ازای آن چه انجام داده‌اند به عذاب خوارکننده و ذلت‌باری گرفتارشان می‌سازد.

همانا نزد غریبان اندکی از حق در کنار انباشته‌های هولناکی از باطل قرار دارد که باید ناگزیر این تمدن را بر سرشان ویران کند و زمام امر را به دست دیگران بسپارد؛ همان گونه که از قدیم گفته اند: دولت باطل ساعتی است و حاکمیت حق تا روز واپسین.

جوان گفت:

همانا ما گاه گاهی سخنانی را از خود اندیشمندان غربی می‌خوانیم که مادیت لجام‌گسیخته و سقوط در حیوانیتش را مورد نکوهش قرار می‌دهند، آیا ممکن است اینها پیام‌آوران هدایت برای قوم خویش باشند؟ آیا می‌توان روزی را آرزو کرد که این غفلت‌زدگان به سرشت و هدایت خویش باز گردند؟! در غیر آن پس راه و چاره برای هدایت بشریت و رهایی‌اش از این گرداب باطل و گمراهی کدام است؟

استاد گفت:

درست است فرزندم، بعضی - از غربی‌ها از خواب غفلت بیدار شدند و دیدند که تمدن‌شان فطرت و سرشت انسانی را مسخ و از آرامش نفسی - محروم کرده، ویژگی‌های انسانی را نابود ساخته است؛ از آن جمله «شبنگلر» در کتاب خود «فروپاشی غرب» و «برنارد شو» در نمایش‌نامه‌های خویش و «توینبی» در کتاب‌های تاریخ و «کولن» و «لسون» در «سقوط تمدن» و «لننگستون» در «تربیه برای جهان حیران» و «الکسیس کارل» در کتاب «انسان موجود ناشناخته» و غیر از ایشان... همه بسیاری از دردها را تشخیص کردند؛ مگر هرگز به داروی حقیقی رهیاب نشدند.

دانش‌آموز گفت:

پس آن دارو کدام است چگونه می‌توانند به آن دست یاب شوند؟

استاد گفت:

همانا این دارو فقط نزد ما مسلمانان است؛ دارو در تمدن ربانی، انسانی و جهانی ماست، تمدن حق، خیر، برابری، و تمدن عدالت‌گستری که هرچیز را در جای خودش می‌نهد و هر کس را به حقش می‌رساند و اجازه نمی‌دهد هیچ یک از جوانب زندگی بر حساب جانب دیگری طغیان کند و از حد بگذرد؛ این تمدن، مسجد را در کنار کارگاه بنا می‌کند و دین و دانش را هماهنگ، و عقل و قلب و روح و ماده را در هم می‌آمیزد، و میان دیروز و امروز و فردا پل می‌زند، آرمان‌گرایی و واقع‌نگری را پیوند می‌دهد، و میان حقوق و مسؤولیت‌ها و بین زن و مرد و فرد و جامعه تعادل برقرار می‌کند. رابطه میان سرمایه‌دار و فقیر را به صلاح می‌آورد و در بین حاکم و رعیت الفت می‌اندازد و همه انسان‌ها را در انسانیت‌شان برادر می‌گرداند.

اگر انسانیت به این تمدن رهیاب شود، همانا به راز و روح سعادت رهیاب شده است؛ در غیر آن، همه تلاش‌هایش هدر و همه عرق‌ریزی‌هایش به سرابی می‌ماند که در بیابان بی‌آب و علف شخص تشنه آن را آب می‌پندارد، اما هنگامی که به سراغ آن رود، اصلاً چیزی دستگیرش نمی‌شود.

انسانیت تا زمانی که به حق دست نخواهد یافت که آن را در فلسفه‌های متناقض ساخته و پرداخته و مذاهب زمینی فرومانده در خود جستجو کند؛ و مشکل را با ایجاد مشکل دیگر و درد را با درد دیگری درمان کند!

هرگز انسانیت به حق رهیاب نمی‌شود، در حالی که زمام امور روحی و فکری خویش را به انسان‌های بسپارد که نه خدا را می‌خواهند و نه هم روز واپسین را بلکه تمام آرمان و اوج همت‌شان فرورفتن در غرایز و شعله‌ور داشتن شهوات است!.

هرگز انسانیت به حق رهیاب نمی‌شود؛ مگر آن که حق را از یگانه مصدر جاویدانش که همان کتاب الله -قرآن کریم- است جستجو کند و زمام امر خویش را به مردانی بسپارد که حق را مقدس می‌دارند و در زمین خواهان مقام برتری خواهی نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند.

این گروه نیستند مگر مسلمانانی که به اسلام باز گردند. مسلمان همان است که حق را مقدس می‌شمارد، برای حق زندگی می‌کند و در راه حق جان می‌دهد. پس حق در باور مسلمان، نامی از نام‌های پاک الله است؛ صفتی از اوصاف کتاب او است؛ نشانه‌ای از نشانه‌های پیامبر او است؛ و ارزشی از ارزش‌های دین او.

و مسلمان به حیث فرد، مسؤولیت دارد تا حق را بشناسد، بدان ایمان آورد، به سوی آن فرا بخواند و در این مسیر هرچه را بر سرش می‌آید با صبر و شکیبایی تحمل کند.

و مسلمانان به حیث یک امت با رسالت، از ایشان خواسته شده که حق را در زمین برپای دارند و انسانیت را بر آن توصیه و هدایت کنند:

{وَالْعَصْرِ - إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ} [العصر: 1-3]

(سوگند به زمان! انسان‌ها همه زیانمنداند. مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته می‌کنند، و همدیگر را به تمسک به حق سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبایی توصیه می‌نمایند).

بادریغ و تأسف، مسلمانان از حقی که الله متعال ایشان را بدان مشرف کرده، و بدوش کشیدن و نصرت و تبلیغ این امانت، و پخش نور آن را بر دوش آنها نهاده است، غافل مانده‌اند. چگونه مردمی که از دیدن حق کور مانده و یا خویششان را به



کوری زده‌اند، یا فراموش کرده و یا خود را به فراموشی زده‌اند، به سوی حق رهیاب شوند؟!

دانش‌آموز گفت:

آیا برداشتم از این سخنان درست است که شما از چیره شدن حق بر باطل ناامید شده اید؟

استاد گفت:

هرگز! برای مومن سزاوار نیست که ناامیدی در قلبش رخنه کند:

{إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ} [یوسف:87]

(چرا که از رحمت خدا جز کافران ناامید نمی‌گردند).

یقین من این است که حتماً دولت حق برپا می‌شود، پرچمش بر فراز زمین به اهتزاز در می‌آید، و باید باطل رو به شکست نهد و از صحنه فرار کند؛ همانا مژده‌های شکست باطل در غرب رو به نمایان شدن است؛ مژده‌های فراوانی که انگیزه‌های امید را چراغانی و تاریکی‌های یأس و ناامیدی را نابود می‌کند.

همانا استعمار بسیاری از پنجره‌های را که از آن نسیم آزادی‌های فکری بر ملت‌ها می‌وزید بسته است؛ و همین استعمار امروز از بسیاری کشورها دامن برچیده و نقش آن کمرنگ شده و فرصت را برای آزادی اندیشه‌ها و کاوش عقل‌ها فراهم ساخته است، که این خود از جمله مژده‌های است که انگیزه‌های امید را در دل‌ها چراغانی می‌کند.

و نیز آن چه که امید را زنده می‌کند این است که بی‌دینی و الحاد ضعیف شده، سرش به زیر افتاده، آوازش پایین آمده و دلیلی برایش نمانده است؛ و هرچه دانش پیشرفت می‌کند به تعداد باورمندان و مؤمنان به وجود پروردگار یگانه افزوده می‌گردد، و عدد منکران کم می‌شود.

بله، آن چه بر این مژده و بشارت می‌افزاید این است که بسیاری از اندیشمندان منصف غرب، شکایت از طغیان مادیات بر زندگی را آغاز کردند، لغزش‌ها و زبونی‌های تمدن مادی را بیان می‌دارند، خطرهایش را بر انسانیت و تهدیدهای را که متوجه ارزش‌های اصیل و والامی انسانی نموده آشکار می‌سازند.

بنابراین باید روزی فرارسد که باطل دامن برچیند و دولت گمراهی در برابر سربازان پیروزمند حق رو به زوال رود. این حقیقتی است که روند حیات از آن خبر می‌دهد، قلب‌ها و اندیشه‌های روشن احساسش می‌کنند، سنت و روش الهی در حیات خواهان آن است، و آیات راستین و باحکمت الهی اقرارش می‌دارد:

{سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ} [فصلت:53]

(ما به آنان هرچه زودتر دلایل و نشانه‌هایی خود را در اقطار و نواحی و در داخل و درون خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است. آیا تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟).

بله، در اینجا باید یک حقیقت را یاد آور شوم:

آن این است که حق در عالم خیال پیروز و سربلند نمی‌شود. سنت الهی در این است که حق را یاری رساند و پیروز گرداند، در صورتی که مردانی وجود داشته باشند که به حق ایمان داشته و به سوی حق فرا بخوانند، خود را در محور حق اندازند و برای حق زندگی کنند و در راه حق بمرند. و الله متعال خود خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

{هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ} [الأَنْفَال:62]

او [الله] همان ذاتی است که تو را بایاری خود و توسط مؤمنان تقویت و پشتیبانی کرد).

فرزندم! اگر مرا فرصتی برای پند و اندرز باشد، تو را براین اندرز می‌دهم که، سرباز حق باشی، برآن زنده بمانی و در راه آن بمیری، از برای حق دوست داشته باشی و به خاطرش نفرت بورزی، با حق رابطه برقرار کنی و از برای حق قطع رابطه نمایی و به خاطر حق بجنگی و از برای آن صلح نمایی. دانش‌آموزگفت:

آیا می‌توانم در میان مردم کسی را پیامم که در این مسیر یاری‌ام کند؟  
استادگفت:

فرزندم! سنت الهی در این است که هرچند اهل باطل افزایش یابند، باز هم پیوسته در میان مردم کسانی باشند که بر حق استوار باشند و به سوی حق دعوت کنند، تا حجت خدا برای خلقش تمام شود:

{وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ} [الأعراف: 181]

(در میان آفریدگان ما، گروهی هستند که به حق دعوت می‌کنند، و به حق دادگري می‌نمایند).

همچنان، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمده است که فرمودند:

«لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكَ».<sup>1</sup>

(جمعی از امت من پیوسته و بر دوام مدافع حق خواهند ماند و کسانی که ایشان را درمانده می‌نمایند، زبانی به آنان نمی‌رسانند، تا زمانی که فرمان خداوند فرا رسد ایشان همچنان در سنگر دفاع از حق قرار خواهند داشت).

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌فرماید: «زمین از وجود کسانی که با دلیل و حجت بر حق استوارند خالی نمی‌ماند».

بله، ایستادن به تهایی در میدان، سرباز حق را ضرر نمی‌رساند، او با همه توان در برابر باطل دست و پنجه نرم می‌کند، آن را به چالش می‌کشد، اگر زندگی کند، شاد و سعادتمند با حق زندگی خواهد کرد و اگر بمیرد در راه حق و در آغوش شهادت جان می‌سپارد.

و کافی است برای تو نمونه‌ای از زندگی نوح علیه‌السلام را که از پیامبران اولی العزم بود نقل کنم، نوح علیه‌السلام نهصد و پنجاه سال پیوسته قوم خویش را در شب و روز، پنهان و آشکار، دعوت کرد و این دعوت جز بر فرارشان نیفزود:

{ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا. فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا } [نوح: 6-5]

(نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز فرا خوانده‌ام. اما دعوت و فرا خواندم تنها بر گریز ایشان افزود!).

همچنان ابراهیم علیه‌السلام کسی که برای پدر و قومش گفت:

{ إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ. إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ } [الزخرف: 26-27]

(من از معبودهایی که می‌پرستید بیزارم. به جز آن معبودی که مرا آفریده است. چرا که او مرا رهنمود خواهد کرد).

استناد گفت:

هانا فرزندم، فریاد حق هدر نمی‌رود. اثر خود را در ضمیر هستی به جا می‌گذارد، هرچند صدایش شنیده نشود اثر مستقیمی از آن لمس نگردد. این فریاد

حق خواهی اگر امروز در مسیر بادها قرار گیرد، فردا کوهها را از جابر می‌کند؛ اگر نزد مردم ضایع گردد هرگز نزد الله بلندمرتبه ضایع نمی‌گردد:

{الْمُ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أَكْثَرَ كُلِّ حَبْنٍ بِأُذُنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ} [إبراهيم: 24-25]

(بنگر که خدا چگونه مثل می‌زند: سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنه و ریشه آن استوار و شاخه‌هایش در فضا باشد. بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوه خود را می‌دهد. خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند تا متذکر گردند [و پند گیرند].)

فکر کن که اگر تمام مردم بصیرت‌شان را از دست دادند، بر چشم و گوش‌شان مهر زده شد، باطل بر قلب‌های‌شان سایه افکند و هرگز به آواز حق و دعوت خیر گوش فرا نمی‌دادند، باز هم این تو را در ادای رسالت به فتنه نیندازد و از پرداختن به مسؤولیت بازت ندارد. چرا که بر تو رساندن حق است و بر خدا حساب و پاداش؛ از تو دعوت است و از خدا هدایت؛ بر تو است که تخم را بیفشانی و ثمرش را از پروردگارت بجوایی.

و در داستان کوتاهی که قرآن از قریه کنار دریا یادآور شده است پند و اندرز نیکویی است:

{وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعْبُدُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ} [الأعراف: 164]

(و [به یادیودیان بیاور] هنگامی را که گروهی از [نیکوکاران گذشته] ایشان به کسانی می‌گفتند چرا مردمانی را پند می‌دهید که خداوند آنان را [به سبب کفر در دنیا] نابود می‌کند یا [در آخرت] عذاب شدیدی خواهد داد؟ می‌گفتند: تا در

پیشگاه پروردگارتان رفع مسؤولیت از خویشتان کرده باشیم و شاید هم [این گناهکاران راه] تقوا و پرهیزگاری در پیش گیرند).

سخن ایشان بدین معناست که از پند و اندرز کسانی که از حق روی گردانیده و سرکشی کردند و حکم الهی بر عدم بازگشت ایشان از گمراهی صادر شده چه سود؟ جوابشان این بود که:

{مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَعَلَيْهِمْ يَتَّقُونَ} {الأعراف: 164}

(می‌گفتند: تا در پیشگاه پروردگارتان رفع مسؤولیت از خویشتان کرده باشیم و شاید هم [این گناهکاران راه] تقوا و پرهیزگاری در پیش گیرند).

بنابراین، برای تقدیم پند و اندرز برای کسانی که هیچ خیری در وجودشان نیست، دو دلیل را پیش کش کرده‌اند: اول، رفع مسؤولیت در برابر پروردگار، و دوم، امید بر این که شاید الله متعال بعضی از ایشان را به سوی حق هدایت و رهنمون گردد.

همانا امید جزئی از دین اسلام است؛ زیرا این امید ثمره گمان نیک و اعتماد بر وعده‌های الله متعال و یقین و باور بر آن چه که نزد خدا است، می‌باشد.

این از ویژگی‌های دعوتگران به سوی حق است. همیشه آرزوهای شیرین به وجدشان می‌آورد و بازوهای‌شان را امیدهای خندان قوت می‌بخشد و تاریکی‌های یأس هرگز به سوی سینه و دل‌های‌شان رهیاب نمی‌شود:

{قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ} {الحجر: 56}

(گفت: چه کسی است که از رحمت پروردگارش مأیوس شود، مگر گمراهان).

هرچند که باطل پیرامون‌شان را بگیرد ایمان‌شان بر نیاز مردم به نور حق افزوده می‌شود، به هر پیکانی که فساد رو به ظهور و انتشار گذارد یقین‌شان بر

ضرورت اصلاح، قوت می‌گیرد و به هر اندازه‌ای که جریان کفر آشکار گردد، قدرت و پافشاری بر مقاومت‌شان زیاده می‌گردد، و هرچه رگبار محنت و عذاب بر ایشان افزایش یابد، یقین‌شان بر رهایی و گشایش بیشتر می‌شود.

هرچند در تاریکی شب افزوده گردد، باز هم صبح در پیش است؛ همانا سخت‌ترین ایام زندگی مژده‌های نصرت و پیروزی را در پیش دارند. و چه بسیار و فراوان‌اند مثال‌ها و دلایل در این زمینه.

همانا یگانه راه رستگاری و رهایی اول و آخر ما و همهٔ انسانیت در گرو حقی است که الله ما را بدان کرامت بخشیده است.

بدون شک انسانیت نیازمند امتی است که حق را در وجود آن به تماشا بنشیند، نمونه‌ای از انسانیت که تجسم و نماد حق در زمین باشد و با قامت‌رسا بر روی این زمین راه برود؛ نه کلمات و شعارهای که کتاب‌ها را سیاه کند و در زبان‌ها زمزمه شود.

روزی که انسانیت حق را مجسم در وجود امتی ببیند که آن را دوست دارد، از آن حراست می‌کند، به سوی آن فرا می‌خواند، آن را گسترش داده و در راهش قربانی می‌دهد. آن روز است که زمام خویش را به آن می‌سپارد و از پی آن خواسته و ناخواسته روان می‌گردد. آن روز تاریکی رخت بر می‌چیند، باطل زار و زبون می‌شود و شیطان عقب می‌نشیند.

{...وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ. بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ} [الروم: 4-7]

(در آن روز مؤمنان شادمان می‌شوند. از یاری خدا. خدا هر کس را که بخواهد یاری می‌دهد، و او بس چیره و بسیار مهربان است. این وعده‌ای است که

خدا داده است، و خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند، و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند).



در جستجوی حق

نویسنده: دکتر یوسف القرضاوی

مترجم: عبدالقدیر صالحی

## معرفی کتاب

نام کتاب: در جستجوی حق

نام عربی کتاب: الناس والحق

نویسنده: دکتور یوسف القرضاوی

مترجم: عبدالقدیر صالحی

ویرایش و تدقیق: امین الله معتصم

شماره چاپ: اول

تیراژ: دو هزار جلد

تاریخ چاپ: حمل سال 1392 هجری شمسی

ناشر: انتشارات اصلاح افکار

بخش نشرات جمعیت اصلاح و انکشاف اجتماعی افغانستان

آدرس: کابل، خوشحال مینه، ساحه الف، عقب بلاکهای شاداب ظفر، کوچه اصلاح

آدرس انترتی: Email:eslahmilli@gmail.com

حق چاپ برای جمعیت اصلاح محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

